



مباحثی پیرامون مفهوم شهروندی

ترجمه از جلیل یعقوب زاده‌ی فرد

توضیحاتی از مترجم

یکی از مقولاتی که امروزه ذهن دغدغه‌مندان دموکراسی در ایران را به خود مشغول نموده، نه تنها رفع موانع و چگونگی آغاز فرایند دموکراتیک‌سازی است، بلکه محتوای مفاهیمی همچون دموکراسی و شهروندی است. این مفاهیم در طول زمان همگام با پیشرفت دموکراسی برای آن‌که امر تصمیم‌گیری را هرچه بیشتر به سطح فردی نزدیک کنند، که در مدل‌های دموکراسی متکثر، مشارکتی و خودگردانی دموکراتیک طرح شده‌اند، تحوّل محتوایی یافته‌اند و به‌نظر بررسی این تحوّل و همگام شدن با آن، عاجل‌ترین امر در مبارزه‌ی دموکراسی‌خواهانه است.

در این راستا، تجربه‌ی کشورهای هم‌چون ترکیه و نظایر آن بیش از تجربه‌ی کشورهای چون کانادا، زلاندنو، یا سوئد بیشتر می‌تواند، برای ما مفید باشد. مترجم با این برداشت، در حال بازخوانی تجربه‌ی کشورهای هم‌چون ترکیه، کره جنوبی و کشورهای آمریکای لاتین می‌باشد و این ترجمه در جهت این بازخوانی صورت گرفته است. خصوصاً، اینکه آنچه در این مقالات روایت گردیده، تصویر ایران از دوره‌ی قاجار به بعد و حتی کنونی است. سرنوشت دو کشور با اندکی تفاوت، تشابه بسیاری با هم دارد. اگرچه این مقالات متمرکز بر گام‌های کوچکی است که در راستای دموکراتیک‌سازی جامعه برداشته شده و از آرمان‌های دموکراتیک والا فاصله زیادی دارد، ولی باید اشاره کنیم این گام‌های کوچک نقش بنیادین در تحولات فکری ایفاء می‌کند که بستر مناسب را برای دموکراتیک‌سازی در ابعاد وسیع فراهم می‌کند. در واقع، آنچه این مقالات و نظایر آن به ما می‌آموزند، تحولات مفهومی گسترده‌ای است که این مفاهیم در کشورهای مختلف در راستای دموکراتیک‌سازی پشت سر گذاشته‌اند.

موضوع اصلی این مقالات بر این محور استوار است که تاکنون مفهوم شهروندی در ترکیه مبتنی بر هویت ملی (ترک)^۱ بوده است. این هویت در اثنای فرایند دموکراتیک‌سازی از مفهوم ملی دور گشته، با تأکید بر اصل سکونت جغرافیایی، تعلق به خاک ترکیه، از هویت ترکی^۲ به هویت ترکیه‌ای^۳ تحول جدی یافته و به قول نویسنده‌ی مقاله، از مفهوم شهروندی «ملّی‌زدایی» شده است. این تحول برای جامعه‌ی ما نیز الزام‌آور است.

1 - Turkish

2 - Türklük

3 - Türkiyelik

گذار از «ایرانیت» تقلیل‌گرایانه‌ی مبتنی بر زبان فارسی و مذهب شیعه به «ایرانی بودن» و محوریت یافتن «فرد» فارغ از هرگونه تعلقات زبانی، دینی، مذهبی، طبقاتی و جنسیتی عنصر اساسی در فرایند اصلاحات و دموکراتیک‌سازی است. البته چنین گذاری بازنگری در برداشت تاریخی و تاریخ‌نگاری را ایجاب می‌کند. امری که به نظر می‌رسد در دوره‌ی بعد از جمهوری اسلامی مورد غفلت قرار گرفته است. در واقع، در سال ۱۳۵۷ مردم ایران «انقلاب بر» را با موفقیت به فرجام رساندند، ولی در بسیاری از حوزه‌ها از جمله تاریخ‌نگاری نتوانستند «انقلاب در» را آن‌گونه که می‌توانست زیربنای جامعه‌ی آرمانی مدنظر انقلاب ایران باشد، به فرجام رسانند.

در مدت اقامت در ترکیه به‌علت رشته‌ی تحصیلی و همچنین علاقمندی نسبت به تحولات این کشور که دارای ساختاری تقریباً نزدیک به کشورمان بود، بالعینه شاهد تحولات عمیقی در حوزه‌ی مباحثات شهروندی، دموکراسی و نقد تاریخ‌نگاری بودم. نشریاتی چون «تاریخ و جامعه»^۴ که در راستای تغییر برداشت تاریخ‌نگاری ترکیه تلاش می‌کنند، آثاری نظیر «فرایند ملت‌سازی در ترکیه» نوشته‌ی محمد قاراقاش و آثار مشابه که توسط احمد ییلدیز، استاد رشته‌ی علوم سیاسی دانشگاه بیلکنت آنکارا و باسقین اوران استاد پیشین علوم سیاسی دانشگاه آنکارا و دیگران به نگارش درآمده است، همه در پی زدودن انگاره‌های ملی‌گرایانه‌ای هستند که به مفهوم «شهروند آرمانی جمهوری» در ترکیه شکل داده‌اند. این پروژه‌های پژوهشی همپای مباحثاتی بود که در عرصه‌ی نظری در بین اساتید جامعه‌شناسی، سیاست و حقوق جریان داشت. اگرچه براین باورم که نباید و نمی‌توان تکاپوهای ترکیه را در این راه آرمانی کرد و این کشور بنابه تحولات امنیت منطقه‌ای اُفت‌وخیزهای بسیاری داشته، با این همه، تجربه‌ی ترکیه، به‌خصوص تکاپوهای نظری رایج در این کشور می‌تواند برای ما بسیار آموزنده باشد.

در کشور ما اگرچه در حوزه مطالعات شهروندی مباحث نظری چندانی مشاهده نمی‌شود، ولی در زمینه‌ی تاریخ‌نگاری، که ملی‌گرایی ایرانی گزاره‌های خود را از آن وام گرفته، دیدگاه‌های انتقادی که توسط محققانی نظیر مصطفی وزیری [ملت‌تصوری ایران: ابتناء هویت ملی در ایران - به زبان انگلیسی]، رضا بیگدلو [باستان‌گرایی در تاریخ معاصر ایران] و [برساخت هویت ملی ایران بر مبنای نژاد در دوران جنگ جهانی اول]، مهدی کلهر [باستان‌گرایی در تاریخ معاصر ایران] و همچنین آثار ناصر پورپیرار و عبدالله شهبازی، اُفق روشنی را در این زمینه به روی دموکراسی‌خواهان می‌گشایند.

با این همه، همچنان یک خلاء نظری عمیق درباره مباحث شهروندی احساس می‌شود و متأسفانه پژوهش‌گران جامعه‌شناسی و علوم سیاسی و یا کنش‌گران اجتماعی نه تنها به این حوزه ورود نکرده‌اند، بلکه فضای

⁴ - Tarih ve Toplum

پوپولیستی و عوام‌فریبانه‌ی حاکم بر حوزه‌ی سیاست (خصوصاً در دایره‌ی خارج از حکومت، یعنی اپوزسیون) و روی آوردن برخی از جناح‌های حاکم، از جمله اصلاح‌طلبان (۱) برای بسیج ملی‌گرایی ایرانی و یارگیری از این نحله در رقابت‌های سیاسی عملاً راه را برای هرگونه کنکاش نظری در این مقوله بسته است. در واقع، مفهوم شهروندی در ایران بازمانده‌ای از تعریف «شهروند آرمانی ایرانی» تاریخ‌نگاری آرمان‌گرایانه و آریا‌گرایانه‌ی عصر پهلوی است و تاکنون هیچ کنکاش نظری برای تعریف و تبیین مفهوم شهروندی و نقادی آن که این همه موضوع بحث است، تا جایی که دولت یازدهم و دوازدهم اقدام به انتشار «منشور حقوق شهروندی» نمودند، صورت نگرفته است. شایان ذکر است پیش از این نیز، در سال ۱۳۸۳ قانونی تحت عنوان «احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی» به تصویب مجلس رسید و به نام «بخشنامه‌ی حقوق شهروندی» در قوه‌ی قضاییه در دستورکار قرار گرفت. بعد از انتخابات دوره‌ی یازدهم و تصویب «منشور حقوق شهروندی» کتب متعددی (در حدود سی جلد) برای آموزش این حقوق تدوین گردید، مع‌الاسف، این همه تلاش‌ها به فرجام نرسید.

در متون ایرانی حقوق شهروندی آمیخته‌ای است از وظایف و مسئولیت‌های شهروندان در قبال یکدیگر، دولت یا قوای حاکم و همچنین حقوق و امتیازاتی که وظیفه‌ی تأمین آن حقوق بر عهده‌ی مدیران شهری و دولت می‌باشد. با این همه، همانگونه که در متون این مقالات دیده می‌شود، رویکرد آرمان‌گرایانه‌ی آمیخته به ملی‌گرایی بیشتر از این که بر حقوق شهروندان تکیه نماید، بر مسئولیت‌ها و وظایف آنها در قبال دولت تأکید دارد. این تکیه کلام که «نگوید دولت برای ما چه کرده بگوئید، ما برای دولت و کشور چه کرده‌ایم»، نمود بارز تعریف وظیفه‌مدارانه‌ی شهروندی در ایران است که اغلب با مایه‌های ایرانی‌گری و یا ایدئولوژی‌گرایی تغذیه و تحکیم می‌گردد.

معضل دیگر در متون و گفتار سیاسی رایج ایران عدم تفکیک «حقوق شهروندی» از «حقوق بشر» است. اگرچه بسیاری از مفاد حقوق شهروندی مبتنی بر حقوق بشر است، ولی الزاماً حقوق شهروندی همچون حقوق بشر مندرج در منشور جهانی حقوق بشر نیست. همانگونه که پیش از این اشاره شد، حقوق شهروندی آمیخته‌ای از حقوق و مسئولیت‌های اجتماعی و فردی تک تک آحاد جامعه در قبال یکدیگر و دولت می‌باشد. لذا مرجع اصلی تعریف آن قانون اساسی است و این قوانین موضوعه هستند که این حقوق و مسئولیت‌ها را تبیین و تنظیم می‌کند.

فارغ از این تعاریف نظری، جریان شهروندی در ایران به‌عنوان جنبشی که هدف غایی خود را تحقق دولت حقوقی که مبشر تحقق حقوق بشر و حقوق مردم به‌عنوان شهروند، قانون‌مداری، برابری، تکررگرایی، شایسته‌سالاری، عدالت اجتماعی، شفافیت، تنوع و مطالبه‌گری، پاسخگویی، ارتقاء مسئولیت‌پذیری شهروندان و

حفظ کرامت انسانی است، توسعه یافته است. ولی این جنبش از نقصان عمده‌ای رنج می‌برد و همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، این نقصان نبود پشتوانه‌ی نظری و دور بودن آن از تحولات جهانی صورت گرفته در این زمینه می‌باشد. در واقع، نگرش کل‌گرایانه‌ی و بی‌توجه به لزوم «ملّی‌زدایی آرمان‌خواهانه» از مفهوم «شهروندی» در ایران که ملّی‌گرایی همیشه با آرمان‌گرایی و باستان‌گرایی گره خورده، این جنبش را با مشکل مواجه کرده است.

در این میان، تعیین تکلیف فعالین این جریان با ملّی‌گرایی ایرانی (با رویکرد باستان‌گرایانه) و نه ملّی‌گرایی مدنی یا میهن‌پرستی مبتنی بر قانون اساسی، احتذار از هرگونه «دگرسازی هویتی» گروه‌های قومی، مرزبندی جنبش‌های اجتماعی فعال در ایران با هرگونه جنبش هویت‌محور، تأکید بر حقوق و جامعیت آن و اجتناب از انحصاری ساختن برای گروه قومی، طبقاتی، جنسیتی و دینی برای موفقیت آتی این جنبش ضرورت اساسی دارد.

بنیان این نگرش در نظرگرفتن افراد و شهروندان به عنوان «انسان به ماهو انسان» است. این به معنی نفی اوصاف و هویت‌های متفاوت انسانی نیست، بلکه شناسایی رسمی آن می‌باشد، یعنی انسان با تمامی هویت‌ها و اوصافش. قدم اولیه برای رسیدن به چنین برداشتی شناسایی همه‌ی هویت‌ها؛ از جمله هویت قومی، جنسیتی، طبقاتی، دینی است. در مرحله‌ی بعد باید مناسبات بین حکومت با تک‌تک آحاد مردم به‌عنوان شهروندان، همچنین مناسبات حکومت با منسوبین به هویت‌های قومی، جنسیتی، دینی و طبقاتی تعریف و تدوین گردد. در متن جنبش «شهروندی» ایران اگرچه در خصوص حقوق مترتب بر منسوبین هویت‌های دینی، جنسیتی و طبقاتی حساسیت‌هایی دیده می‌شود، ولی از آنجا که این مفهوم شهروندی ذیل مجموعه‌ی ملّی‌گرایی ایرانی تعریف شده هر گروه قومی که از دایره‌ی شمول ایرانیت به مفهوم قومی آن، خارج شود، در جبهه‌ی مخالفین حقوق شهروندی قرار می‌گیرند. برای مثال، می‌توان با بازنگری در موضع‌گیری اصلاح‌طلبان در قبال گروه‌های قومی و عرضه‌ی «ملّی‌گرایی رضاخانی» تحت لفافه‌ی «ملّی‌گرایی مدنی» ارزیابی نگارنده را از این مسئله تأیید می‌کند. آنچه اینان در ایران از آن به عنوان «شهروند» یاد می‌کنند، پدیده‌ای است که در محتوا «رعیت» و در شکل و فرم «ملّی» (بر مبنای ایرانیت - یعنی زبان فارسی و مذهب تشیع) است.

به نظر نگارنده، از آنجا که مبنای تعریف شهروندی در قانون اساسی ایران حقوق فردی است، ایدئولوژی‌زدایی از هویت افراد و به تعبیری که در این مقالات به کار رفته «ملّی‌زدایی» از شهروندی لازم است. سال‌ها پیش از این، در مباحثی که مطرح نموده بودم، تلاش کردم تا چگونگی تحوّل شهروندی در ایران را از دیرباز تاکنون را مورد مباحثه قرار دهم و به تغییرات لازم برای تحقّق فرایند دموکراتیک سازی در بُعد هویتی اشاره نمایم. در جدول ذیل تلاش کرده‌ام تا خلاصه‌ای از مباحث خود را مطرح کنم:

ادوار تاریخی	نظام دستخوش تغییر	اصل اساسی تغییر در واحد اجتماعی	واحد اجتماعی دستخوش دگرگونی	تغییر در هویت فرادست
سال‌های ۱۹۳۰-۱۹۲۰ (دوره‌بندی تقریبی است)	تحول از دولت ملوک‌الطوایفی به ملت-دولت	تحول از وفاء‌داری به پادشاهی + دین (تشیع) به وفاء‌داری به پادشاهی + دین (تشیع) + اراضی + خون تمثیل یافته در شعار (خدا، شاه و ملت)	تحول از امت به ملت (شهروندی اجباری)	تحول از رعیت به ایرانیت
وقوع انقلاب اسلامی	تحول از ملت-دولت مبتنی بر ایدئولوژی اسلامی	تحول از وفاء‌داری به پادشاهی + دین (تشیع) به دین (تشیع) + اراضی + خون	ملت (شهروندی اجباری)	بازتولید ایرانیت در یک بستر ایدئولوژیک (به خصوص نظریه‌ی ام‌القرای که نوعی بازتولید ایرانیت در قالب ایدئولوژیک بود)
تحولات محتمل آتی	تحول از ملت-دولت به دولت دموکراتیک	دین (تشیع) + اراضی + خون به اراضی	تحول از ملت (شهروندی اجباری) به ملت (شهروندی داوطلبانه)	تحول از ایرانیت به ملت متکثر ایران (ایرانی بودن)

نگارنده مدّت‌های مدیدی است که پیگیر این مباحث نظری و تاریخی در کشورهای است که در حال گذار به دموکراسی هستند و این ترجمه نیز در این راستا انجام گرفته است. این دو مقاله دو فصل از کتاب «تحول و تطور شهروندی: از عضویت به حقوق» می‌باشد. از آنجا که دسترسی به این کتاب برای اینجانب مقدور نبود، از نویسندگان مقالات به واسطه‌ی ایمیل درخواست کردم تا کلّ متن کتاب را برای ترجمه در اختیار اینجانب قرار دهد. امید آنکه درخواست اینجانب از طرف نویسندگان مورد پذیرش قرار گیرد و ترجمه‌ی این مقالات و احیاناً کتاب بتواند به غنای نظری مباحث دموکراسی در ایران اندکی بیافزاید. این نکته را نیز باید یادآور بشوم که منابع استفاده شده در این مقالات از آنجا که در آخر کتاب آمده و در نسخه‌ی اینترنتی مقالات این بخش آورده نشده، در ترجمه حذف گردیده است (۲).

توضیحات

۱- نگارنده معتقد است جریانی که در دوره‌ی متأخر به خصوص بعد از انتخابات دوّم خرداد ۱۳۷۶ روی داد در تلاش بوده تا خود را به نام «اصلاح طلبی» به مردم بقبولاند. از آنجا که این جریان هیچگونه آلترناتیوی در مقابل وضع موجود ارائه نکرده و حتّی مطالبات خود را علیرغم هزینه‌های سنگینی که بعضاً برای آن پرداخته است، صراحتاً و به شفافیت بیان ننموده‌اند، نمی‌توانند خود را زیننده‌ی نام «اصلاح طلبی» بدانند، بلکه این گروه متشکّل از افرادی است که با انگیزه‌های مختلف و گاه متضاد، از تداوم وضع موجود ناراضی بوده و خواهان تغییر آن هستند، ولی نمی‌دانند این تغییر در چه جهتی و چگونه باید صورت گیرد. لذا نگارنده در هیچ جایی، از این طیف به‌عنوان «اصلاح طلبی» یاد نکرده و مفهوم «اصلاح طلبان» را برای وجه تسمیه‌ی این جریان مناسب‌تر می‌دانم.

۲- این پرونده پیش از این در شماره ی ۲۱ نشریه ی «غروب» در تبریز (صفحات ۷۷-۵۸) منتشر شده است.

زدودن ماهیت ملی از شهروندی: نمونه‌ی ترکیه (۱)

عایشه قاضی اوغلو

امروزه، با اهمیت یافتن روزافزون فرایند جهانی شدن، اصطلاح شهروندی به تدریج در حال جدا شدن از مفهوم ملت- دولت می‌باشد. ملت-دولت، در حالی که روزگاری به حق تعیین سرنوشت ملت‌ها جهت می‌بخشید، امروزه به صورت مانعی در برابر گسترش مشارکت سیاسی درآمده است. امروزه، «غیرملی‌سازی از شهروندی» (۲) به شرط لازم گسترش مشارکت سیاسی تبدیل گشته است. ملی‌گرایی، پویایی و سرزندگی‌ای که در دوره‌ی پیدایش اولیه‌ی خود، یعنی در اثنای انقلاب فرانسه، به مشارکت سیاسی بخشیده بود، از دست داده است. ملت-دولت به جای آنکه تسهیل‌کننده‌ی مشارکت سیاسی باشد، به مانعی در برابر آن تبدیل شده است. از این‌رو، فرایند دموکراتیک‌سازی شهروندی به تدریج به غیرملی‌سازی از آن منوط و مشروط گشته است.

در نشست سال ۱۹۹۹ سران اتحادیه‌ی اروپا در هلسینکی رسماً نامزدی ترکیه در این اتحادیه اعلان گردید. از آن زمان تاکنون، تحولات معطوف به دموکراتیک‌سازی محتوای مفهوم شهروندی در این کشور سرعت افزون‌تری یافته است. این تحولات هم به واسطه‌ی قوانین مصوب مجلس و هم به واسطه‌ی فعالیت‌ها و ابتکار عمل نهادهای مختلف جامعه‌ی مدنی به دستورکار روزانه‌ی جامعه [ترکیه] تبدیل شده است. این مقاله به بررسی برخی از ابتکار عمل نهادهای جامعه‌ی مدنی و قوانین برای غیرملی‌سازی و دموکراتیک‌سازی این مفهوم می‌پردازد.

چارچوب نظری که در بخش اول ارائه می‌شود، ایده‌های ارائه‌شده‌ی در این مقاله را ذیل مفاهیم «شهروندی پس‌املی»^۵ و «شهروندی غیرملی‌سازی شده»^۶ تحلیل می‌کند. بدین ترتیب، پدیده‌ی شهروندی در ترکیه را می‌توان بدون هیچ پیوندی با هویت ملی تصور نمود. بخش دوم این مقاله، تطوّر شهروندی ترکیه را در اثنای تشکیل ملت- دولت در ترکیه به عنوان تعلق به هویت ملی پی‌جویی می‌کند. هویت ملی ترکیه با طرد و همگون‌سازی یونانیان، ارامنه، یهودیان، کردها، اعراب، علوی‌ها، چرکس‌ها، گرجیان، لازها و سایر گروه‌ها و اجتماعات صورت‌بندی گردید و البته این پدیده مختص ترکیه نبود. در واقع، همه‌ی هویت‌های ملی مدرن همیشه و مداوماً با تعریف و صورت‌بندی نوین و مجدد «غیر»ها طرح شده‌اند. این بخش منظره‌ی «غیر»ها را در متمایزسازی هویت ملی ترک ترسیم می‌کند. بخش سوم این مقاله نیز به بررسی اصلاحات قانونی و ابتکار عمل نهادهای

⁵ - Post- National Citizenship

⁶ - Denationalized Citizenship

جامعه‌ی مدنی در راستای فرایند عضویت در اتحادیه‌ی اروپا که می‌تواند نشانه‌های غیرملّی‌سازی از شهروندی نیز محسوب شود، اختصاص یافته است.

غیرملّی‌سازی از شهروندی: مدخل نظری

انسان‌ها برای ورود به سیاست مدرن مجبور به تن دادن به هویت‌های ملّی خود هستند. اصطلاح شهروندی مدرن در ارتباط تنگاتنگ با هویت‌های ملّی تکامل یافته است. اصطلاح شهروندی نوین عموماً حول وفاداری و احساس تعلق به ملت - دولت تعریف می‌گردد و مترادف هویت ملّی و ملکیت محسوب می‌شود.

اساسی‌ترین مسائل شهروندی در ترکیه معطوف به تعلق به شهروندی ترکیه و تبعیضات معطوف به غیرمسلمین و کسانی است که در دایره‌ی هویت ملّی ترک نمی‌گنجد. درج تابعیت جمهوری ترکیه بر روی اسناد هویتی همیشه به معنی برخورداری از حقوق برابر نمی‌باشد. دلیل اصلی این گونه نابرابری‌ها در نهایت امر، به یکسان‌نگاری شهروندی با هویت ملّی/ملکیت برمی‌گردد.

در دهه‌ی نود مطالعات شهروندی در علوم اجتماعی به‌عنوان یک حوزه‌ی فرعی ظهور نمود. در این دوره، گفته می‌شد شهروندی «صرفاً یک جایگاه حقوقی نیست، در عین حال به رسمیت‌شناسایی سیاسی و اجتماعی و دستیابی به توزیع برابر اقتصادی اشاره دارد». نقطه‌ی عزیمت پدیده‌ی غیرملّی‌سازی از شهروندی نیز این تعریف می‌باشد. این پدیده در این مقاله به استناد فرایندهایی استفاده می‌شود که به شهروندان غیرترک و غیرمسلمان ترکیه امکان طرح مطالبات مشروع دینی، زبانی و فرهنگی خود در حوزه‌ی سیاست می‌بخشد. طرح مطالبات به رسمیت‌شناسی تفاوت‌ها در یک بستر قانونی و مشروع شمردن آنها این امکان را برای شهروندان «که اختیاراتی به آنها اعطاء شده، ولی به رسمیت شناخته نشده‌اند»، برای استفاده از حقوق مساوی فراهم می‌کند.

اصطلاح «غیرملّی‌سازی» برای جلب توجه به تحوّل هویت ملّی از طرف ساسکیا ساسن^۷ استفاده شده است. بنابه ادّعای ساسن پدیده‌هایی همچون «غیرملّی‌سازی» و «پساملّی»، اگرچه متضاد هم نیستند، ولی دو مفهوم متفاوت از همدیگرند. پدیده‌ی «غیرملّی‌سازی» به‌خصوص تحت تأثیر جهانی شدن و عوامل دیگر، در ارتباط با تحوّل محتوایی آن چیزی است که «ملّی» محسوب می‌شود. پدیده‌ی پساملّی نیز اشکال نوین شهروندی همچون «شهروندی اروپا» و یا «شهروندی شهر» را مطرح می‌سازد (۲). به‌طور خلاصه، غیرملّی‌سازی، هر چقدر هم اشکال جدیدی از آن ارائه شده باشد، بر تحوّل درونی و محتوایی هر آنچه که ملّی است، تمرکز دارد. غیرملّی‌سازی متفاوت از پساملّی با تحقّق «پدیده‌های جهانی در چارچوب آنچه که ملّی است و از طریق

⁷ - Saskia Sassen

نهادهای ملی» در چارچوب حوزه ملی و بی‌آنکه وارد دوره‌ی پساملی بشود، به طرح دموکراتیک‌سازی می‌پردازد. در ترکیه در واکاوی شهروندی به جای تأکید بر اصطلاح «پساملی»، تأکید بر «غیرملی‌سازی شهروندی» مفهوم بیشتری خواهد یافت.

اصطلاح شهروندی ترکیه واجد مفهوم انتزاعی نیست، دارای ابعاد و ویژگی‌های دینی (اسلام سنی)، زبانی (زبان ترکی) و فرهنگی است. غیرملی‌سازی از شهروندی بدون آن‌که در پی نابودی تفاوت‌های فرهنگی یونانیان، ارمنه، یهودیان، کردها، اعراب، علویان، چرکس‌ها، گرجیان، لازها، و سایر هویت‌ها باشد، مطالبات آنها را برای مشارکت سیاسی و اجتماعی در برمی‌گیرد. از نظر قانونی، شهروندان جمهوری ترکیه عموماً از غیرمسلمانان و منسوبین به هویت‌های غیرترک تشکیل می‌شوند که در عین حال که به ترکی تکلم می‌کنند از زبان‌های یونانی، ارمنی، کردی و عربی و غیره نیز استفاده می‌کنند. این گروه با اینکه از نظر قانونی شهروند جمهوری ترکیه محسوب می‌شوند، ولی از حقوق «متفاوت بودن» (برای مثال تحصیل به زبانی غیر از زبان ترکی) محروم می‌باشند.

دستیابی به حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی در ترکیه بیش از آنکه ناشی از مطالبات توده‌ای از پایین و جامعه باشد، در برخی مواقع بعد از سرکوبی این مطالبات، با اعلان جمهوری در سال ۱۹۲۳ از بالا اعطاء گردیده است. یعنی در واقع، حقوق شهروندی حقوقی نیستند که در نتیجه‌ی مطالبات مردمی به دست آمده باشند، بلکه حقوقی بودند که نخبگان بالانشین جمهوری برای مردم تعیین کرده بودند. ظهور شهروندی ترکیه پیش از تکوین بورژوازی بومی و فرایند گسترش شهرنشینی رخ داده است و شهروند ترکیه پیش از این‌که فرد باشد و ایده‌ی «هوای شهر، آزادی را به بار می‌آورد» را درونی‌سازی کند، شهروند شده بود (۳). اصطلاح شهروندی ترکیه در قیاس با شهروندی در اروپا، پیوند کافی و واثقی با شهر نداشته است و به جای آن، تحکیم اتحاد ملی، علت اصلی تکوین شهروندی در ترکیه محسوب گردیده است. از این‌رو، بیش از حقوق ناشی از شهروندی، بر مسئولیت افراد در تحکیم اتحاد ملی تأکید شده است. منابع اصلی ملی‌گرایی ترک از عناصر دینی (۱۹۲۳-۱۹۱۹) به عناصر دنیوی (۱۹۲۹-۱۹۲۴) تطور یافته و بعدها نیز مؤلفه‌های قومی- فرهنگی (۱۹۳۸-۱۹۲۹) در آن نقش بارزتری یافته‌اند و در این راستا، ضوابط مربوط به شهروندی نیز بسته به این عناصر دچار تطور و تحول شده‌اند.

امروزه، تحت تأثیر فرایندهای جهانی شدن، شاهد بازسازی اصطلاح شهروندی با تأکید بر ماهیت مشارکت‌جویانه‌ی آن همچون دولت-شهرهای یونان باستان می‌باشیم. غیرملی‌سازی از شهروندی موجب بارزتر شدن وجه مشارکت‌جویانه‌ی آن شده است. دموکراتیک‌سازی شهروندی بیش از آن‌که مبتنی بر عضویت اجباری و تبعیضات در یک جامعه‌ی ملی باشد، بر گذار به صورت‌بندی مفهومی این اصطلاح بر مبنای حقوق و

مشارکت‌جویی اشاره دارد. در ترکیه هویت و اتحاد ملی، اصطلاحات قدسی و ارجمندی هستند. در این کشور برای دموکراتیک‌سازی شهروندی به جای شهروندی پسمالی از نوع شهروندی اروپایی و شهروندی شهری، تأکید بر فرایندهای معطوف به برقراری تعلقات داوطلبانه به پدیده‌ی ملت به جا خواهد بود. این فرایندها نهایتاً تصور جداسازی ملت و دولت را از هم ممکن می‌سازد. به اندازه‌ای که شهروندی از ملت تفکیک می‌شود، اقوام غیرترک خود را بخشی از شهروندان جمهوری ترکیه خواهند دید و از حقوق شهروندی جمهوری ترکیه برخوردار خواهند شد، بی‌آنکه هویتشان در هویت ترکی استحاله گردد، با تأکید بر تفاوت‌هایشان به هستی خود ادامه خواهند داد و با تبدیل شهروندی به پیوندی فراتر از هویت ملی، فرایند دموکراتیک‌سازی نیز تعمیق می‌یابد.

«غیرها» در هویت ملی ترک

یکی از آثار پیشگام در جریان ملی‌گرایی ترک از طرف متفکر بزرگ این جریان، یوسف آقچورا به نگارش در آمده است. این مقاله که در روزنامه‌ی «ترک» در قاهره منتشر گردید، «سه نوع سیاست‌ورزی» (۴) نام دارد. در این مقاله، آقچورا برای پایان دادن به شورش‌های قومی و تضمین اتحاد امپراتوری به بی‌کفایتی عثمانی‌گرایی و اسلام‌گرایی و لزوم ترک‌گرایی اشاره می‌کند. مقاله‌ی آقچورا، از آنجا که نشانه‌های تکوین و ظهور یک پروژه‌ی سیاسی فراتر از تصویرسازی ویژگی‌های فرهنگی ترک‌ها را در بطن خود داشت، حائز اهمیت می‌باشد. بدین ترتیب جریان ترک‌گرایی، معطوف به ملت - دولت مدرن به عنوان یک پروژه‌ی سیاسی ظهور نموده بود. ۱۹۰۴ به عنوان سال انتشار مقاله‌ی یوسف آقچورا، در عین حال سال وقوع جنگ روس - ژاپن نیز می‌باشد. این جنگ پیروزی، شأن و غرور را برای ژاپن در برداشت و موجب تضعیف ادعای نژاد زرد به عنوان نژاد درجه دوم می‌باشد (۵). ژاپنی‌ها با پیروزی بر روس‌های مدعی اقتدار، ملی‌گرایی ترک را نیز تحریک کردند. در سال‌های پس از آن، از سال ۱۹۰۴ رنگ و شکل این ملی‌گرایی نابلوغ خود را نشان داد. با شروع جنگ‌های بالکان (۱۹۱۲-۱۹۱۳) این شکل با تفرعات آن خود را نشان داد. «غیرهای» هویت ملی ترک نیز در این دوره شروع به ظهور و بروز نمود. در ابتدای سده‌ی بیستم «غیرهای» هویت ملی ترک را در قالب سه گروه می‌توان رده‌بندی نمود.

اولین گروه «غیر»، غیرمسلمانان ساکن در داخل امپراتوری، یعنی مسیحیان و یهودیان می‌باشند. ارامنه، یونانیان و یهودیان در این گروه قرار می‌گیرند و در عهدنامه‌ی لوزان به عنوان اقلیت پذیرفته شده‌اند. هویت ملی ترک، خصوصاً تا زمان الغای خلافت در سال ۱۹۲۴، از آنجا که خود را از گروه‌های مسلمان جدا نساخته بود، غیرمسلمین ساکن امپراتوری به عنوان «غیر» پذیرفته شده بودند. تنش‌های مربوط به غیرمسلمین در داخل

امپراتوری عثمانی همراه با اصلاحات غرب‌گرایانه ظهور نمود. این اصلاحات برای اولین بار در عصر لاله (۶) (۱۷۱۸-۱۸۳۰) با اتخاذ تدابیری در نهادهای نظامی و شهری شروع گردید. در این دوره، سقوط نظامی امپراتوری عثمانی مسجل گردید، غرب به عنوان الگویی پذیرفته شده و اصلاحات برای صیانت از دولت سرعت گرفت، در پایان این دوره، غرب با نهادها و مفاهیم خود برای اصلاح‌طلبان عثمانی به یک مدل تبدیل گردید.

در اوایل سده‌ی نوزدهم اصلاحات غرب‌گرایانه از حوزه‌ی نظامی به سایر حوزه‌ها هم تسری یافت. اصلاحاتی که با فرمان تنظیمات در سال ۱۸۳۹ مطرح گردید، ترتیبات و تغییرات بنیادین در حوزه‌ی مدیریت ولایات، تحصیل و حقوق را در بر می‌گرفت. اصلاحات مربوط به تساوی مسلمانان و غیرمسلمانان با فرمان اصلاحات سال ۱۸۵۶ در دستورکار قرار گرفت. به نظر نیازی برکس، فرمان اصلاحات ۱۸۵۶ اصلاحات عینی برای تداوم تمایلات نوگرایانه فرمان تنظیمات بود (۷). فرمان اصلاحات، برابری را در ورود به خدمت نظامی، انتصاب در پست‌های حکومتی و ورود به نظام تحصیل را برای غیرمسلمانان تضمین می‌کرد. این نوع اصلاحات در زندگی روزمره‌ی شهروندان، موجب بروز نارضایتی در میان بخش‌هایی از جامعه شد. گروه‌های [غیرمسلمان] نیز هرگاه در اجرای این نوع اصلاحات مسئله‌ای پیش می‌آمد، نیروهای خارجی را به کمک فرا می‌خواندند. به نظر شاول^۸، این وضعیت موجب گردید تا مسلمانان، گروه‌های غیرمسلمان را به‌عنوان پیاده‌نظام نیروهای خارجی ببینند. ترتیبات اتخاذی توسط فرمان اصلاحات، گسست بین مسلمانان (ملت حاکمه) و غیرمسلمانان (ملت محکوم) را تسریع بخشید.

اصلاحات موجب بروز شورش‌هایی میان مسلمانان گردید که احساس می‌کردند در حال از دست دادن امتیازات خود می‌باشند (۸). مدت کوتاهی بعد از فرمان اصلاحات در استانبول، در سال ۱۸۵۹ کودتایی بر علیه این ترتیبات اصلاح‌طلبانه و تأکید بر حقوق اسلامی صورت گرفت (۹). این نوع واکنش‌ها که در سده‌ی نوزدهم بروز یافت، نشانه‌ای از توان بالقوه‌ی ضدمسیحی در امپراتوری عثمانی بود. نیروی محرکه‌ی این توان بالقوه‌ی ضدمسیحی دارای گرایشات اسلام‌گرایانه بود و هنوز مجهز به جنبه‌های سکولار و قومی نبود. این نیروی بالقوه در اوایل سده‌ی بیستم در اثنای تجزیه‌ی امپراتوری بیشتر نمایان گردید.

گرایشات ضدمسیحی، بعد از جنگ بالکان در سال ۱۹۱۴ به سیاست‌های مختلفی تبدیل گردید. زمانی که امپراتوری عثمانی بخشی از قلمروی خود را به روس‌ها، اتریشی‌ها و یونانیان باخت، مسلمانان ساکن در این اراضی به مرکز امپراتوری روی آوردند. این مهاجرت‌ها در اثنای جنگ‌های بالکان به گونه‌ای افزایش یافت که همراه با پیشروی ارتش بلغارستان به طرف استانبول، بیش از ۲۵۰ هزار نفر مهاجر مسلمان نیز به استانبول

سرازیر شدند. تندتر شدن دیدگاه‌های ملی‌گرایانه‌ی ترک‌های جوان متشکل در «جمعیت اتحاد و ترقی»، وقتی با مهاجرین مسلمان وارد شده به استانبول همراه شد، به تنش‌ها در میان یونانیان ساکن در قصبه‌های ساحلی غرب امپراتوری دامن زد. در واقع، اولین ایده برای مبادله‌ی جمعیت یونانی و ترک در پایان جنگ‌های بالکان در سال ۱۹۱۴ ظهور کرد.

وقوع جنگ جهانی اول موجب بروز برخی عملیات ارتجاعی بر علیه غیرمسلمانان در امپراتوری گردید. از جمله مهم‌ترین عملیات‌های صورت گرفته در اثنای جنگ، مهاجرت دادن دسته جمعی ارمنه در سال ۱۹۱۵ بود. این دوره که به کلی از حافظه‌ی جمعی مردم ترکیه پاک گردیده و در کتب درسی نیز نیامده است، تنها در سال‌های اخیر بود که مورد مباحثه و مذاکره قرار گرفته است. در اثنای جنگ جهانی اول یونانیان بسیاری از اراضی امپراتوری را ترک گفته و خانه‌هایشان تخریب گردید. با آغاز جنگ‌های رهایی‌بخش آناتولی ابتکار عملی برای مبادله‌ی جمعیت یونانی آناتولی و ترک‌های مسلمان ساکن در یونان صورت گرفت. در بین سال‌های ۱۹۲۲-۱۹۲۴ تقریباً یک میلیون و دویست هزار نفر یونانی و چهارصد هزار نفر مسلمان با هم مبادله گردیدند. به موجب مفاد قرارداد لوزان در خصوص مبادله‌ی جمعیت بین یونان و ترکیه در سال ۱۹۲۳، مبادله صورت اجباری به خود گرفت. ایده‌ی مشترک در پس این قرارداد، ایجاد ملت-دولت‌های همگون و متجانس بود. این مهاجرت اجباری همچنین شامل یونانیان قارامان که ترکی تکلم می‌کردند و مسلمانان گیریت که به زبان یونانی آشنایی داشتند، نیز می‌شد. به نظر چاغلار کیدر^۹، از نظرگاه مقنن یونان و ترک همگونی قومی، مهم‌تر و اولتر از اداره‌ی مردم توسط خود بود. ترکی‌گردانی آناتولی از طریق اخراج غیرمسلمانان بعد از مبادله‌ی اجباری جمعیت در سال ۱۹۲۳ صورت رسمی به خود گرفت. از این رو، در حالی که در سال ۱۹۱۳ یک پنجم جمعیت ترکیه غیرمسلمان بودند، در سال ۱۹۲۳ این نسبت به یک چهارم تقلیل یافت.

دومین گروه «غیر» برای هویت ملی ترک‌ها، به غیر از غیرمسلمانان، به دلیل زبان و تعلقات مذهبی‌شان، از مسلمانان غیرترک بودند. از این گروه می‌توان کردها، اعراب، بالکان و قفقازتبارها، یعنی بوسنیایی‌ها، آلبانیایی‌ها، چرکس‌ها و گرجیان را برشمرد. علویان کرد، علویان عرب و حتی ترک نیز به علت متفاوت بودن از ترک‌های سنی مذهب جزء این گروه از هویت‌های «غیر» محسوب می‌شوند. سیاست‌های معطوف به غیرمسلمانان عموماً مبتنی بر «طرد»، یعنی مهاجرت دادن و یا حتی اقدامات خشونت‌آمیز بود، ولی کسانی هم که معترض همسان‌گردانی نبودند، وارد فرایند ترکی‌گردانی شدند. در سیاست‌های معطوف به گروه‌های مسلمان غیرترک همسان‌گردانی، یعنی ترکی‌گردانی به صورت بارزی مشاهده می‌شود. به‌خصوص، بعد از الغای خلافت در سال ۱۹۲۴، نفوذ اسلام به‌عنوان یکی از عناصر اتحاد در میان این گروه‌ها تضعیف گردید و سیاست‌های ترکی‌گردانی

^۹ - Çağlar Keyder

به نحو بارزی خود را نشان داد. با سیاست‌های ترکی‌گردانی این گروه‌ها، آن‌ها از استفاده زبان، شناسه و حتی لباس‌های محلی خود منع گردیدند.

یکی از تنش‌های اصلی حکومت‌داری دولت عثمانی، گرایش فئودالی موجود در برخی مناطق و مصمم بودن حکومت مرکزی برای سرکوبی این تمایلات می‌باشد (۱۰). دولت نه تنها از طرق نظامی، بلکه به واسطه‌ی اعمال کنترل بر نهادهای دینی در تکاپوی مدیریت این گرایش‌ها برآمد. در بیشتر قیام‌های محلی برای کسب برخی خودمختاری‌های محلی به نمادهای دینی استناد می‌شد. حاکمان و دولت‌مردان عثمانی برای سرکوبی قیام‌هایی از این سنخ به رویکردهای رادیکال سنی روی آوردند. از این‌رو، با افزایش قیام‌های محلی بر علیه نظام استبدادی مرکزی، از دین به عنوان ابزاری برای تأمین امنیت دولت مرکزی استفاده شد.

در اواخر سده‌ی شانزدهم، متولیان دین حاکم در نظام مرکزگرای عثمانی، شروع به اعلان استقلال خود از دولت مرکزی نمودند. برخی تحلیل‌ها، برعکس تحلیل‌هایی که امپراتوری عثمانی را یک هستی تمامیت‌خواه برخاسته از ساختار تئوکراتیک و ساختارهای متصلب دینی ارزیابی می‌کنند، یک نظام حقوق اسلامی می‌دانند که اقتدار و قدرت مطلق سلطان را محدود می‌سازد. از این‌رو، برای مثال اصطلاح «عدالت» رایج در نظام عثمانی برگرفته از اندیشه‌ی اسلامی و تحت تأثیر آن می‌باشد. بدین ترتیب، ساختار دولت مرکزی و بافت دولت‌مردان و همچنین عناصر به کار رفته در تحلیل «گفتمان عدالت» نشان می‌دهد که این گفتمان برگرفته از دین اسلام می‌باشد.

اصلاحات مختلفی که در سال‌های اولیه‌ی جمهوریت برای لائیک‌سازی به اجرا گذاشته شد، به بهای خیزش تفاوت‌های قومی، فرهنگی و دینی، فتیله‌ی یک فرایند ساختار تمرکزگرا را روشن کرد (۱۱). رهبران سنی کرد که مشروعیت خود را از خلافت دریافت می‌کردند، بعد از الغای خلافت خود را مطرود از حوزه‌ی اجتماعی و سیاست قلمداد کردند. از این لحظه به بعد جنبش کرد با ماهیت مذهبی و دینی شروع به تظاهر نمود و از آنجا که هم جنبش کرد و هم جنبش‌های دینی مدعی «گفتمان بی‌عدالتی» دولت مرکزی بودند، در یک بستر مشترک به هم پیوند خوردند.

تشکیل هویت ملی ترک بعد از الغای خلافت در جمهوری ترکیه، همزمان با به اجرایی‌سازی سیاست همسان‌سازی در میان مسلمانان غیرترک بود. از جمله‌ی این سیاست‌ها، به همراه تحدید استفاده از زبان کردی، اسامی کردی و حتی به کار بردن البسه‌ی سنی آنان، تحدید استفاده از تعبیر کرد و کردستان در کتب تاریخ نیز قرار داشت. این سیاست‌ها جنبش‌های بسیاری را برانگیخته بود. سیاست همسان‌سازی به کارزار ملی برای تحمیل استفاده از زبان ترکی تبدیل شده بود. برای مثال، «هموطن ترکی سخن بگو» که در ژانویه‌ی ۱۹۲۸ توسط دانشجویان دانشگاه استانبول راه افتاد، از جمله‌ی این کارزارها بود. از این‌رو، در همه‌ی حوزه‌های عمومی و از جمله سینما، رستوران و هتل استفاده از زبان‌های غیرترکی قدغن گردید. بنرهای «هموطن ترکی

سخن بگو» در وسائط نقلیه عمومی نصب شده بود. این سیاست‌ها در عین حال به تصویب قوانینی در خصوص استفاده از اسامی ترکی سرعت بیشتری بخشید. برای مثال، در حوزه‌های اقتصاد و تحصیل، در مدارس متعلق به اقلیت‌ها و همچنین بازار سرمایه استفاده از زبان ترکی صورت اجباری به خود گرفت و تدابیر مربوط به ترکی‌سازی اتخاذ گردید.

هویت «غیر» برای هویت ملی ترک، همانگونه که تانیل بورا^{۱۰} به صورت خلاصه بیان کرده «گذشته‌ی خود» می‌باشد. اصلاحات مختلفی که در ابتدای جمهوریت به اجرا گذاشته شد، در پی گسستن از پیشینه‌ی عثمانی و روی‌آوری به غرب بود. مخصوصاً در راستای سیاست‌های لائیک‌سازی، برنامه‌های اجرا شده در ارتباط با «انقلاب در الفبا و کلاه» از این اندیشه نیرو می‌گرفت که علت‌العلل عقب‌ماندگی کشور، اسلام می‌باشد. نکته‌ای که موجب تمایز غرب‌گرایی رایج در عثمانی از غرب‌گرایی رایج در عصر جمهوریت می‌شود، این‌که غربی‌سازی نه برای تداوم حیات نظام موجود (همانگونه که در دوره‌ی عثمانی مشاهده می‌شود)، بلکه به صورت یک کل پذیرفته شد. غربی شدن در جمهوری ترکیه نه ابزاری برای تداوم حیات نظام موجود، بلکه خود به هدف تبدیل شده بود. از این رو، هر آنچه که در کشور پیشینه و گذشته را خاطر نشان می‌کرد، به‌عنوان نمادی از ارتجاع‌گرایی قلمداد می‌شد و رویکرد منفی را به بار می‌آورد. اگر البسه‌ی قدیمی زنان مورد انتقاد قرار می‌گرفت، تحت‌تاثیر رویکرد غرب‌محور بود. اگرچه در خصوص شهروندی، به‌خصوص حقوق اساسی مردم، افکار دولت‌مردان جمهوری ترکیه تفاوت عمیقی با هم‌تایان غربی خود داشت، ولی در ظاهر همیشه در پی غربی‌سازی و در حسرت آن بودند. چندزبانگی، فرنگ‌مآبی، خوب و همسان‌گردی با بیگانگان پیشرفت تلقی می‌شد. آرزوی ارتقای ترکیه به سطح کشورهای متمدن معاصر آنگونه قدرتمند بود که تلاش می‌کردند تا هرگونه نمادی را از حافظه‌ی مردم پاک‌سازی نمایند. درست از این نقطه بود که «فراموش‌سازی» آگاهانه به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عناصر فرهنگ سیاسی «مردم نوین ترکیه» شکل گرفت.

فراموش‌سازی آگاهانه، تظاهری از غربی شدن بود که به هدف اصلی جمهوری ترکیه تبدیل شده بود. فراموش‌سازی هر آنچه که مانع غربی شدن و نوسازی می‌شد، به‌واسطه‌ی سیستم آموزش بازتولید می‌گردید. زمانی فراموش‌سازی به اوج خود رسید که انقلاب در الفبا صورت گرفت. این انقلاب، به تعبیر فیروز احمد باعث شد تا «در یک شب همه‌ی مردم بی‌سواد و محروم از خواندن و نوشتن شوند.» در ترکیه وقتی مردم نتوانستند الفبای رایج در عثمانی را بخوانند، از هرگونه ادبیات گذشته محروم گشتند، زیرا، نیازی به یادآوری پیشینه‌ی قبل از سال ۱۹۲۳ نیز نبود. دوره‌ی پیش از جمهوریت به گونه‌ای «عصر جاهلیت» تلقی می‌شد (۱۲).

¹⁰ - Tanil Bora

مطروذسازی غیرمسلمین و مسلمانان غیرترک ربط وثیقی به این فرایند فراموش‌سازی در طول تاریخ جمهوریت دارد.

نتیجتاً، دروس تحصیلی دوره‌ی متوسطه و ابتدایی به ابزاری برای بازتولید فراموش‌سازی تبدیل گشت. فراموش‌سازی، «مردم نوین ترکیه» را نسبت به ناهمگونی جغرافیای خود ناآشنا به بار آورد. ستمی که به مردمان ساکن در این اراضی غنی از نظر فرهنگی - که به‌علت سیاست‌های همگون‌سازی سترون و نازا گشته بود - فضایی را به وجود آورد که همه را مستعد پذیرش «انکار رسمی» کرد. انسان‌ها در ترکیه فکر می‌کردند هر چقدر بیشتر گذشته را فراموش کنند، بیشتر پیشرفت خواهند کرد و پا به نوسازی خواهند گذاشت. این حافظه‌ی تهی‌شده در نتیجه‌ی فراموش‌سازی با قسم‌نامه‌ها، مارش‌ها و شعارهای ملی پر سرو صدا پر شد.

این تفکر که اسلام عامل اصلی عقب‌ماندگی است، موجب تضاد بین «جدید و غربی» و «پیشین و عقب‌ماندگی» گردید. زنان محجبه متهم شدند که موجب عقب‌ماندگی ترکیه می‌شوند. آنان از ورود به دانشگاه‌ها محروم شدند. همچنانکه، در یک دعوای حقوقی غیرمتعارف در سال ۲۰۰۳ یک زن محجبه، با وجود آنکه متهم محکمه بود، به وی اجازه‌ی ورود به محکمه داده نشد. بدین ترتیب، مشخص شد که زنانی که نمادهای عقب‌ماندگی را بر سر داشتند [حجاب]، به شهروندی ترکیه پذیرفته نخواهند شد و به گونه‌ای موقعیت آنها همچون اقلیت‌ها می‌باشد. فاطمه موگه گوکچه^{۱۱} در مقاله‌ای با بررسی موقعیت اقلیت‌های ترکیه به تشابه موقعیت زنان محجبه با اقلیت‌های قومی و دینی همچون کردها، علویان، ارامنه، یونانیان و یهودیان اشاره می‌کند.

در ترکیه در روابط با غرب، ویژگی دیگری وجود دارد که می‌توان آن را «غربی شدن بدون پذیرش غرب» نامید. نخبگان دولتی در حالی که از یک طرف برای فراموش‌سازی مردمان مسیحی ساکن این اراضی تلاش می‌کردند، از طرف دیگر خانه خود را با درخت کاج و بابا نوئل زینت می‌بخشیدند. حتی آنهایی که مدعی‌اند بیش از مردمان آناتولی با غربیان دارای حشر و نشر می‌باشند. به‌طور خلاصه، تاریخ در یک شیشه‌ی دربسته محافظت نمی‌شود و علیرغم داستان‌های رسمی به اذهان مردم نفوذ می‌کند. مردمان ترکیه از یک طرف به علت آن‌که به اندازه‌ی کافی غربی نشده‌اند، خود را سرزنش می‌کنند و از طرف دیگر با خود [از آن‌چه هستند] احساس غرور می‌کنند. به نظرم این احساس غرور در عین عدم پذیرش خود ویژگی برجسته مردم ترکیه می‌باشد.

توضیحات

^{۱۱} - Fatma Müge Göçek

1- Kadioğlu, Ayşe (2012), "Vatandaşlığın Ulustan Arındırılması: Türkiye Örneği", *Vatandaşlığın Dönüşümü: Üyelikten Haklara*, İstanbul: Metis Yayıncılık. ss. 31-43.

2- Denationalization of Citizenship

در ترکی از اصطلاح (Vatandaşlıktan Milletin Arındırılması) استفاده شده است که گریه برداری و معادل سازی دقیقی از اصطلاح انگلیسی است. اگر بخواهیم ترجمه‌ی دقیقی از این کلمه در زبان فارسی ارائه کنیم، لاجرم باید «ملّی‌زدایی از شهروندی» را به کار ببریم. ولی به نظر، این اصطلاح برای بیان و اظهار مقصود نویسنده رسا نیست، زیرا، نویسنده جداسازی مفهوم شهروندی از تعریف ایدئولوژیک ارائه شده از هویت ملّی در کشورهای همچون ایران و ترکیه را مقصود نظر دارد، از این رو، «غیرملّی سازی» را مترادف رساتری برای اصطلاح فوق می‌بینم.

۳- برای شهروندی پساملی بنگرید به: یاسمن نوح اوغلو سویسال و شهروندی شهر مطروحه در هلند نیز از طرف سیلا بن حبیب مورد تأکید قرار گرفته است.

۴- انگین ایشین و بورا ایشیار، به عنوان دلیلی برای ارتباط بین شهروندی در امپراتوری عثمانی و شهرنشینی به مفهوم مدنیت اشاره و دیدگاهی را که معتقد به نقصان شهرنشینی در ظهور شهروندی ترکیه است، مورد انتقاد قرار می‌دهند.

۵- این نوع ادعاهای نژادگرایانه در پایان سده‌ی نوزدهم در اروپا به شدت مشاهده می‌شد. یکی از آثار پیشگام در خصوص نابرابری نژادی از طرف کنت دوگوبینو (۱۸۸۲-۱۸۱۶) در کتاب «جستاری در نابرابری نژادی انسان‌ها» مطرح شد.

۶- نام یکی از ادواره اصلاحات در امپراطوری است. این دوران از بستن عهدنامه پاساروفچه در ۲۱ ژوئیه ۱۷۱۶ تا سپتامبر ۱۷۳۰ و شورش پاترونا خلیل ادامه داشت. نام‌گذاری این دوران به نام لاله و وجه تسمیه‌ی آن علاقه‌ی افراطی و بیش از حد احمد سوم به پیروی از او اشراف استانبول به گل لاله بود.

۷- نیازی برکس به تداوم اصلاحات تنظیمات در دوره‌ی جمهوریت اشاره دارد. مقوله‌ی تداوم یا گسست بین امپراتوری عثمانی و جمهوری ترکیه یکی از موضوعات اصلی مورد مباحثه بین تاریخ‌نگاران ترکیه می‌باشد. این مسئله مورد بحث، از نقطه نظر درک تکامل شهروندی در ترکیه حائز اهمیت می‌باشد. ادعای «گسست»، تأکید بیشتر بر این دارد که اصلاحات عصر جمهوری تأثیرات زیادی در آزادسازی رعایای عثمانی داشته‌اند. ادعای «پیوست» هم در امپراتوری عثمانی و هم در جمهوری ترکیه در ارتباط با نوسازی از بالا به پایین مدعی غیرممکن بودن تکامل و تداوم شهروندی مبتنی بر حقوق جهان‌شمول است. ایشین و ایشیار ضمن اشاره به اهمیت مقوله‌ی گسست / پیوست برای شهروندی تأکید کرده‌اند که مدعیان رویکرد گسست همچون اونسال و

آیای جمهوریت را به‌عنوان پیش شرط شهروندی در نظر داشته‌اند. از طرف دیگر رویکردهای کیدر، کاسابا و قاضی‌اوغلو در ارتباط با تغییرات اعمال شده از بالا به پایین بر تداوم بین دوره‌ی عثمانی و جمهوریت تأکید دارند.

۸- فرمان اصلاحات از طرف کمیسیون متشکل از نمایندگان انگلستان، فرانسه، اتریش و عثمانی تهیه و تدوین شده بود. مقوله‌ی تساوی بین مسلمانان و غیرمسلمانان که مورد تأکید این فرمان بود، همانگونه که از نوشته‌های مختلف ترک‌های جوان تحت عناوین «فرمان امتیازات» یاد می‌شود، موجب بروز برخی واکنش‌ها میان جمعیت مسلمان گردید.

۹- این کودتا به «واقعه‌ی کوله‌لی» معروف می‌باشد.

۱۰- شیخ جلال‌الدین یوزگاتی رهبر اولین قیام از این سنخ در سال ۱۵۱۹ است. این قیام با استفاده از نمادهای دینی به مبارزه علیه نظام مالیاتی و فساد رایج در میان متصدیان مالیاتی برخاست. این قیام در ابتدا در میان علویان و ترکمن‌ها شروع گردید و به‌زودی به سنّیان نیز تسری یافت. با اینکه این قیام به‌زودی سرکوب گردید، ولی همه‌ی قیام‌هایی که بر علیه دولت مرکزی با استفاده از نمادهای دینی صورتی گرفت، به قیام‌های جلالی مشهور شد.

۱۱- اصلاحاتی در دوره‌ی جمهوری که توسط نخبگان جمهوریت از بالا به پایین به‌صورت آمرانه اجرا شد، که دارای ویژگی‌های همان نظام تمرکزگرای عثمانی بود. در واقع، به‌عنوان خصوصیت متمایزکننده‌ی فرایند نوسازی ترکیه می‌توان از «دولتی که به دنبال ملت» خود می‌گردد، سخن راند. به تعبیر شریف ماردین، «مصطفی کمال به یک هستی مفروض حیات دوباره بخشید».

۱۲- این تعبیر بسیار شبیه عملکردی است که در عصر پهلوی با ایران کردند و به گونه‌ای جا انداخته‌اند که امروزه برای ایرانی دوره‌ی قبل از پهلوی که تحت‌عنوان «دوره‌ی قاجار» خوانده می‌شود، به عنوان دوره‌ی عقب‌ماندگی، استبداد، تجزیه‌ی کشور، خیانت و به‌طور کلی نماد «شرّ مطلق» است. حال آن‌که دوره‌ی قاجار عصر نهادسازی در ایران بود و بسیاری از اقداماتی که در دوره‌ی پهلوی به نام نوسازی ایران صورت گرفت ریشه در عصر قاجار داشت، مثل تاسیس دانشگاه تهران که از ادغام مدارس فلاح و زراعت، مدارس تجارت و مدارس سیاسی و حقوق تأسیس گردید، احداث راه آهن، ایجاد مدارس نوین و تشکیل دستگاه بوروکراسی مدرن و شکل‌گیری کابینه که به‌نوعی گامی در جهت تحدید قدرت شاه و تخصص‌گرایی بود (مترجم).

آناتومی شهروندی در ترکیه (۱)

عایشه قاضی اوغلو

تعلق و پیوند در دنیای مدرن مبتنی بر تعلق به ملت- دولت می‌باشد. شهروندی مدرن عموماً به عنوان «عضویت» در ملت- دولت تلقی می‌شود. در سال‌های اخیر در ادبیات دانشگاهی غرب، تعریف شهروندی بر مبنای تعلقات ملی به زیر سؤال رفته و تعاریف نوینی از آن ارائه شده است. در این فرایند نوین شاهد انفکاک شهروندی از ملت- دولت هستیم. مقالاتی که پیش از این در این کتاب آمده نقطه‌ی عطفی در ادبیات موجود می‌باشد. در جوامع مدرن که تفاوت‌های زبانی، دینی، قومی و نژادی به حوزه‌ی خصوصی محدود می‌شود، این تفاوت‌ها و مطالبات مربوط به امکان ابراز آن در حوزه‌ی عمومی و صیانت از هویت‌ها بیشتر مطرح می‌شود. امروزه، ایده‌ی شهروندی مبتنی بر استحاله‌ی این نوع تفاوت‌ها و هویت‌ها در دیگ ذوب به شدت مورد انتقاد قرار گرفته است. تعریف شهروندی بر مبنای طرد هرگونه تفاوت‌های دینی، نژادی، قومی و زبانی و تعریف این مفهوم با فرض نبود چنین تفاوت‌هایی، فرایند دموکراتیک‌سازی را دچار سگته می‌کند. مباحثات مربوط به تعلقات و وفاداری‌های مدرن، از یک طرف موجب برجسته‌تر شدن فرد و از طرف دیگر نیز موجب ظهور جنبش‌های اجتماعی می‌گردد که بر گروه و اجتماع تأکید دارند. با زیر سؤال رفتن تعریف شهروندی بر مبنای عضویت در ملت- دولت و فراهم شدن زمینه‌های ظهور هویت‌های مبتنی بر دین، زبان و جنسیت که در دیگ استحاله‌سازی در حال ذوب شدن بودند، تنش بین فرد و اجتماع ظهور پیدا کرد. نکته‌ی مشترک جریان‌های لیبرال فردگرا و گرایش‌های اجتماع‌گرایانه، رویکرد انتقادی آنها به ایده‌ی شهروندی مدرن می‌باشد. رویکرد لیبرال فردگرا بر این باور است که ایده‌ی شهروندی نوین برای فرد حریم زندگی شخصی تعریف نکرده و رویکرد اجتماع‌گرا نیز معتقد است که هویت‌های متفاوت تحت یک ایده مورد استحاله و ذوب

قرار می‌گیرند. علیرغم تفاوت عمیق در نقطه‌ی عزیمت، این دو رویکرد سهم عمده‌ای در نقد نظری ایده‌ی شهروندی مدرن دارند.

پیش از این در نوشته‌ای اشاره کرده بودم که بزرگ‌ترین مشکله‌ی مباحثات فمینیستی در ترکیه تبیین این مسئله است که زنان پیش از آنکه فرد باشند، شهروند هستند یا نه؟! مطالبات فمینیستی در ترکیه عموماً از طریق پیوندها با پروژه‌های سیاسی و ایدئولوژیک بزرگی چون کمالیسم، سوسیالیسم و اسلام‌گرایی طرح شده‌اند. فمینیست‌های کمالیست، بر ملبس بودن آنها به البسه‌ی مدرن و ابراز آنها در حوزه‌ی عمومی، مخصوصاً بر حضور آنها در احزاب و مجلس تأکید دارد. زنان سوسیالیست نیز در طول دهه‌ی ۱۹۷۰ بر تساوی بین زنان و مردان از طریق ردّ هرگونه تفاوت ظاهری تأکید داشتند. از این رو، با ردّ کردن هرگونه جنسیت و زن بودگی خود را «خواهران» مردان سوسیالیست قلمداد می‌کردند. زنان اسلام‌گرا نیز از اوایل دهه‌ی هشتاد برای آزادی در پوشش مبارزه می‌کردند. این زنان مدّعی بودند که حجاب ابزاری برای فرعی‌سازی جنسیت است و از آن برای برجسته کردن فردیت خود استفاده می‌کردند. حجاب، به روشی برای نفی رابطه‌ی جنسی خارج از ازدواج تبدیل شده بود. در ترکیه، زنان در حالی که در خدمت پروژه‌های بزرگ سیاسی و اجتماعی چون کمالیسم، سوسیالیسم و اسلام‌گرایی بودند، هویت‌های فردی خود را سرکوب می‌کردند. سرکوبی هویت‌های فردی تنها مختص زنان نبود، برای مردها نیز صادق بود. در ترکیه هم مردها و هم زنان خود را شهروندان متعهدی احساس می‌کردند که وظایف و مسئولیت‌های مشخصی را به دوش گرفته‌اند.

در این فصل ارزیابی مختصری از ادبیات موجود، که به نقّادی و رده‌بندی اصطلاح شهروندی مدرن می‌پردازد، با در نظر گرفتن اصطلاح شهروندی مصطلح در ترکیه ارائه خواهیم نمود. همگام با این ارزیابی به متون فصول پیش مکرراً مراجعه خواهم نمود. در زیر، پیش از هر چیزی به اصطلاحات کلیدی مشکله‌ی شهروندی خواهیم پرداخت. سپس به استخراج شاکله‌ی شهروندی مدرن در ترکیه خواهیم پرداخت. در این راستا، پیش از هر چیزی در فرایند شکل‌گیری شهروندی در اروپای غربی با عزیمت از رده‌بندی فرایندهای تشکیل ملت و دولت به ارزیابی و بررسی مفهوم شهروندی در ترکیه خواهیم پرداخت. پس از آن، به بازتاب مفاهیم رویکرد لیبرال و جمهوری‌خواه از شهروندی در ترکیه خواهیم پرداخت. نهایتاً، در چارچوب مفعول و مجهول بودن و مداخله‌گر بودن در حوزه‌ی عمومی یا خصوصی پدیده‌ی شهروندی را زیر ذره‌بین قرار خواهیم داد. ایده‌ی اصلی این فصل این است که در ترکیه شهروندی در اولیتی بالاتر از فردیت قرار گرفته است. به عبارت دیگر، اراده‌ی مختص شهروندی در ترکیه در مقابل عقل فردی به پیروزی دست یافته است. در پایان این فصل، این مقوله مورد بحث قرار می‌گیرد که در ترکیه شهروندی می‌تواند خارج از مفهوم «عضویت» تصوّر گردد یا نه؟!

مشکله‌ی شهروندی

ریشه‌های اصطلاح شهروندی مدرن به انقلاب کبیر فرانسه برمی‌گردد. بعد از وقوع انقلاب فرانسه شاهد پیدایش جریانات ملی‌گرایانه‌ی گوناگونی در اروپا بودیم. سرآغاز مهاجرت در اروپا نتیجه‌ی انقلاب فرانسه می‌باشد. برای مثال، در انگلستان قانون بیگانگان^{۱۲} در سال ۱۷۹۷ واکنشی علیه پناهندگان فراری از انقلاب فرانسه بود. در آمریکا و سوئد نیز کنترل مهاجرت و پناهندگی به‌عنوان واکنشی علیه انقلاب فرانسه و نتیجه‌ی هراسی بود که از احتمال رسوخ ژاکوبین‌ها در میان پناهندگان می‌رفت.

ظهور اصطلاح شهروندی مدرن در ارتباط نزدیک با مهاجرت از مناطق روستایی و کشاورزی‌پیشه به شهرها می‌باشد. شهروند عضوی از یک شهر می‌باشد. در طول سده‌ی هیجدهم شهر جایی است که در آن آزادی‌های فردی برجسته‌تر می‌شود و ساختار سلسله‌مراتبی فئودالی دچار فروپاشی می‌شود. شهروندی در این دوره به عنصر سوق دهنده به تبدیل مناسبات مبتنی بر پیوندهای دائمی فئودالی به مناسبات قراردادی عصر سرمایه‌داری گردید. در سده‌ی نوزدهم نیز، برعکس فوق، شاهد شکل‌گیری دیدگاه‌هایی هستیم که شهرها را مرکز انحرافات و انحطاطات تلقی می‌کرد.

امروزه، نیازی که به بازنگری در رده‌بندی شهروندی احساس می‌گردد، نتیجه‌ای از فرایند جهانی‌شدن می‌باشد. فرایند جهانی‌شدن موجب تحرکات وسیع جمعیت و نمادها در میان کشورهای جهان گردید. این وضعیت ترتیباتی را فراهم نمود تا تفاوت‌هایی که [پیش از این] در حوزه‌ی فردی قرار داشتند، به حوزه‌ی عمومی منتقل شوند. این تفاوت‌ها عموماً از طریق گفتمان‌هایی چون نژاد، قومیت، جنسیت، دین و زبان اظهار می‌گردد. در اوایل سده‌ی بیست و یکم، اصطلاح شهروندی همچون همه‌ی اصطلاحات درون نظریه‌ی دموکراسی دچار تغییر گردید. به زیر سؤال رفتن برتری ملت- دولت، زمینه‌ای برای بسیاری از پژوهش‌ها گردید که به اندازه‌ی جهانی‌سازی بر همکاری‌های منطقه‌ای تأکید داشتند، ولی اروپا همزمان شاهد سرب‌آوردن ملی‌گرایی نیز گردید. همزمان با کاهش موانع برقراری ارتباط بین انسان‌ها با فرایند جهانی‌سازی، موانع جدیدی برای برقراری روابط بین انسان‌ها ظهور نمود. ملی‌گرایی اروپامحور و دلایل تاریخی بسیاری که موجب بیگانگی‌ستیزی گردید، از یک طرف موجب نابودی همکاری و همگرایی منطقه‌ای گردید، از طرف دیگر زمینه‌های بروز تنش‌های نوین را همچون قارچی در میان فرهنگ سیاسی مجهز به موتیف‌های نژادپرستانه فراهم نمود (۲). مباحثات مربوط به شهروندی نیز بر محور این مقولات شکل گرفته است. از یک طرف، تحلیل‌هایی که بر این باورند که با ظهور ملت- دولت، شهروندی مدرن رو به تضعیف گذاشته و جای خود را به حقوق بشر داده است، از طرف دیگر رویکردهایی که همگام با ایدئولوژی ملی‌گرایی اجتماعات اورگانیک و تکامل یافته را زیربنای شهروندی

¹² - Aliens Bill

می‌دانند، گام به گام هم به پیش می‌روند. از این رو، اصطلاح شهروندی مدرن از یک طرف در بُعد حقوق بشر دچار بسط مفهومی شده و از طرف دیگر تأکید بر سیاست‌های هویتی آن را دچار قبض کرده است. در ترکیه مباحثات پیرامون و بازتعریف اصطلاح شهروندی، در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰، از اهمیتی که به هویت‌های دینی (اسلام)، کردی و زنان معطوف گردید، ناشی می‌شود. پیش از این، این هویت‌ها که وجودشان مورد انکار قرار گرفته و به حوزه‌ی فردی محدود شده بودند، در دهه‌ی ۱۹۹۰ به حوزه‌ی عمومی وارد شدند. بدین ترتیب، رده‌بندی شهروندی همگون مطلق ترک، شروع به زیر سؤال رفتن و انشقاق گردید. این موضوع به تدریج توجه و دقت محافل علمی را به خود جلب نمود (۳). اصطلاح نوین «شهروندی مبتنی بر قانون اساسی» باز هم در این دوره در محافل سیاسی مورد مباحثه قرار گرفت. همزمان با تداوم این مباحثات و تأکید بر بافت چندفرهنگی کشور استفاده از شناسه‌ی «ترکیه‌ای» جای شناسه‌ی «ترک» را گرفت.

رویکرد متفاوت به شهروندی مدرن

در ترکیه حقوق اجتماعی، سیاسی و مدنی مدنظر تامس مارشال، یکی از مشهورترین نظریه‌پردازان حقوق شهروندی، ناشی از مبارزه و مطالبه‌ی از پایین به بالا نبود، برعکس این حقوقی بود که از والادستان به فرودستان اعطاء شده بود. جایگاه شهروندی، پیش از زمان پیدایش بورژوازی و برجسته‌تر شدن فرهنگ شهری ظهور کرده بود.

در ادبیات شهروندی مدرن سه رویکرد متفاوت را می‌توان مشاهده کرد. در زیر، این مطالعات را از نقطه نظر درک تطوّر شهروندی در ترکیه مورد بازنگری قرار خواهیم داد. بدین ترتیب، امید داریم که بتوانیم آناتومی اصطلاح شهروندی را در ترکیه بتوانیم استخراج کنیم.

۱- دولتی در جستجوی ملت خود: هویت ملی ترک و شهروندی

بین سال‌های ۱۷۸۹ تا ۱۸۱۵ دوره‌ی پیدایش ملی‌گرایی‌های فرانسوی و آلمانی است. در حالی که ملی‌گرایی فرانسوی بر تمدن (مدنیت)^{۱۳} تأکید می‌کرد، در ملی‌گرایی آلمانی ویژگی‌های فرهنگی برجسته‌تر گردید. ملی‌گرایی آلمان همزاد جریان رومانیسم فرهنگ‌گرا بود. یکی از ویژگی‌های متمایزکننده‌ی این جریان، موضع انتقادی آنها علیه جهان‌وطن‌گرایی فرانسوی بود. رومانتیک‌های آلمانی به این اندیشه رسیده بودند که عقل‌گرایی ساختگی است. جنبش رومانتیک آلمانی به ابعاد غیرعقلانی و تاریک ملی‌گرایی آلمانی روشنی بخشید. خوانش آلمانی از ملت در طول سده‌ی نوزدهم تکامل خود را طی نمود، در دهه‌ی ۱۹۳۰ از گفتمانی نشئت می‌گرفت که

زیربنای ناسیونال سوسیالیسم نیز تشکیل می‌داد. تکامل و تطوّر این گفتمان، در ارتباط نزدیک با این پدیده بود که مَلّت خیلی پیش از پیدایش مَلّت - دولت تکوین یافته بود. مَلّت - دولت آلمان در ۱۸۷۰ به ابتکار اوتو ون بیسمارک^{۱۴} و به پیشگامی پروس تأسیس گردید. مَلّی‌گرایی آلمانی نیز تقریباً نیم قرن پیش از این تاریخ بخشی از مباحثات روزمره‌ی آلمان را تشکیل می‌داد. جریان رومانتیسم که از اوایل سده‌ی نوزدهم نفوذ زیادی یافته بود، به سخنگوی مَلّی‌گرایی آلمانی تبدیل گردید. از این‌روست که ویلیام راجرز برویکر^{۱۵} از «تعریف فرهنگی - قومی مَلّی‌گرایی آلمانی» سخن می‌گوید. برویکر ضمن تطبیق دو تیپ مَلّت‌سازی آلمانی و فرانسوی، درباره‌ی صورت‌بندی مفهومی شهروندی در این دو کشور می‌نویسد:

«ترویج زبان آلمانی در میان شهروندان آلمان‌شهر، متفاوت از آلمان‌شهرسازی به وسیله‌ی گویشوران زبان آلمانی است. اگر خلاصه بگوییم، اولی تمثالی از مدل مَلّیت فرانسوی و دوّمی تمثالی از مدل مَلّیت آلمانی می‌باشد. همسان‌سازی چه به صورت حقوقی (همچون اعطای شهروندی) و چه به صورت فرهنگی، بر فرض عضویت سیاسی و باور به فرانسوی‌سازی - مهاجرین و کارگران - روستاییان، یعنی با اعطای شهروندی به بیگانگان توسط دولت به عنوان سَنّت از عهد روم مبتنی است.»

همان‌گونه که اصطلاح شهروندی فرانسوی به شکل همانندسازگرایانه و دولت‌محور تطوّر می‌یافت، اصطلاح شهروندی آلمانی دارای ماهیتی اورگانیک، تجریدکننده و فرهنگ‌محور بود. در حالی که مَلّت‌سازی آلمانی شکل فرهنگی - قومی به خود گرفت، فرایند فرانسوی مَلّت‌سازی بیشتر ماهیت سیاسی داشت. برویکر در این باره می‌گوید:

«در واقع، هر دو سَنّت مَلّت‌سازی هم دارای عناصر سیاسی بود و هم عناصر فرهنگی. در میان این عناصر، اتحاد سیاسی به‌عنوان عنصر تشکیل‌دهنده‌ی مَلّت‌سازی و اتحاد فرهنگی به‌عنوان تظاهر عینی آن در فرانسه به صورت یکپارچه درآمده است. برعکس، در سَنّت آلمانی ابعاد فرهنگی و سیاسی مَلّت‌سازی در چالش و تنش مداوم با هم هستند و در رقابت باهم زیربنای دو خوانش و برداشت متفاوت از مَلّت‌سازی را تشکیل دادند. یکی از این صورت‌بندی‌های مفهومی در تضاد بنیادین با مدل فرانسوی بود. بنا به این دیدگاه اتحاد فرهنگی - قومی عنصر شکل‌دهنده‌ی مَلّت‌سازی و اتحاد سیاسی نیز عنصر بیانگر و نمود عینی آن می‌باشد.»

روابط پسینی و پیشینی بین تشکیل مَلّت - دولت و مَلّی‌گرایی موجب ظهور دو برداشت متفاوت از مَلّت‌سازی و شهروندی گردید. از آنجا که مَلّی‌گرایی فرانسوی همزاد فرایند مَلّت - دولت‌سازی در این کشور بود، برقراری اتحاد اجتماعی و سیاسی کار دولت‌مردان بود. در حالی که این امر در مَلّی‌گرایی آلمانی نیم قرن پیش از فرایند مَلّت - دولت‌سازی مطرح شده بود. سَنّت رومانتیک آلمان مشحون از موتیف‌های مربوط به حسرت مَلّت -

¹⁴ - Otto Von Bismarck

¹⁵ - William Rogers Brubaker

دولت‌سازی بود. این فاصله‌ی زمانی بین ملی‌گرایی و ملت-دولت‌سازی موجب برجسته‌تر شدن پیوندهای خونی و یا تبار مشترک در مدل شهروندی آلمانی گردید.

این تفاوت بین صورت‌بندی مفهومی شهروندی و ملی‌گرایی آلمانی و فرانسوی در بررسی ملی‌گرایی ترک از دو منظر واجد اهمیت می‌باشد: اول اینکه، ملی‌گرایی ترک هم ویژگی‌های ملی‌گرایی فرانسه و هم خصلت‌های ملی‌گرایی آلمانی را در بر دارد. از این نظر، هم فرهنگ‌گراست و هم تمدن‌گرا (مدنیّت‌گرا). به عبارت دیگری، دارای ماهیت متضادی است. تناقض بین فرهنگ و تمدن (مدنیّت) به بهترین وجه در نوشته‌های ضیاء گوکالپ مشاهده می‌شود. ملی‌گرایی که ضیاء گوکالپ در نوشته‌های خود از آن سخن می‌راند، فردگرا و در عین حال جهان‌وطن‌گراست. با این همه، از حفظ و صیانت از هویت‌های محلی دفاع می‌کند. در اندیشه‌ی ضیاء گوکالپ تمدن (مدنیّت) و فرهنگ دو پدیده‌ی متضاد از هم نیستند. وی تلاش کرده است تا سنتزی از این دو ارائه نماید. نیازی برکس در بیان اندیشه‌های ضیاء گوکالپ می‌نویسد:

«یک نگاه کلی به تحلیل‌های وی نشان می‌دهد که در اندیشه‌ی وی تمدن (مدنیّت) و فرهنگ دو پدیده‌ی متعارض و مطرود کننده همدیگر در نظر گرفته نشده‌اند، برعکس، عناصری متمم و مکمل و در ارتباط نزدیک با هم واقعیات اجتماعی تلقی شده‌اند... عناصر مرتبط با تمدن (مدنیّت) آنها که در خدمت فرهنگ قرار می‌گیرند در حیات بشری مفهوم و کارکرد پیدا می‌کنند. تمدنی (مدنیّت) که فاقد بنیان‌های تمدنی (مدنیّتی) باشد، صرفاً تقلیدی مکانیکی است و به حیات درونی انسان‌ها نمی‌تواند نفوذ کند و هیچ‌وقت محصولی به بار نخواهد آورد».

اگر ملی‌گرایی مدرن (ژانوس - الهه‌ی دورویه روم) باشد، نسخه‌ی ترکیه‌ای آن نیز دارای دو رویه است. در واقع، می‌توان گفت که ملی‌گرایی ترک به ملی‌گرایی فرانسوی مشابه است. با این همه، می‌توان گفت که در اوایل تأسیس جمهوریت گاهی برخی از وجوه ملی‌گرایی آلمانی، اورگانیک و قومی برجسته‌تر می‌شد. احمد ییلدیز در دوره‌بندی خود از سال‌های اولیه‌ی تأسیس جمهوریت می‌نویسد که در سال‌های ۱۹۲۹-۱۹۳۸ ویژگی‌های قومی - فرهنگی بیشتر مدنظر قرار داشت. عنوان کتاب احمد ییلدیز تحت‌عنوان «خوشا به حال آن کسی که می‌تواند خود را ترک بخواند» از یک سخن محمود اسد بوزقورد الهام گرفته شده است. محمود اسد بوزقورد در سال ۱۹۳۴ با استفاد از عبارت «کسی که بتواند بخواند» به جای «خوشا به حال آنکه خود را ترک می‌خواند» بر وجود یک وجه قومی و اورگانیک در تعریف هویت ترکی اشاره کرده بود. در این تحقیق که بر این وجه تاریک از ملی‌گرایی ترک در آن دوره تاریخی اشاره دارد، ییلدیز هم از تفصیل مباحثات مجلس و کنگره‌های حزب جمهوری‌خواه خلق ترکیه و هم از خاطرات و اندیشه‌های افراد و ایدئولوگ‌های مؤثر حزب در دوره‌ی تأسیس جمهوریت استفاده کرده است. براساس دوره‌بندی ییلدیز، مراجع اساسی ملی‌گرایی ترک از مقولات

دینی (۱۹۲۳-۱۹۱۹)، به امور دنیوی (۱۹۲۹-۱۹۲۴) و بعدها به موتیف‌های قومی - فرهنگی (۱۹۳۸-۱۹۲۹) تطوّر یافته است. بسته به این دوره‌بندی نیز شهروندی تکامل و تطوّر یافت.

دوم اینکه، به ترتیب و توالی پیدایش ملت - دولت و ملی‌گرایی در ترکیه باید اشاره نمود. در مدل آلمانی ملی‌گرایی پیشتر از ملت - دولت ظهور نمود (یعنی ملّتی در جستجوی دولتی برای خود)، در ترکیه این ترتیب برعکس بود. در ترکیه‌ی مدرن می‌توان از ظهور دولت پیش از پیدایش ملت و احساسات ملی، یعنی مدل «دولتی در جستجوی ملت خود» سخن راند. از این رو، اتحاد سیاسی دولت‌محور عنصر اساسی تشکیل ملت - دولت در ترکیه می‌باشد. به صورت خلاصه، غیرقابل تغییر و غیرقابل تفکیک بودن مرز ملت و دولت در ترکیه - برعکس مدل آلمانی - شالوده‌های هویت ملی ترکیه را تشکیل می‌دهد. از این رو، شهروندی ترکیه اصطلاحی بود که از طریق اقتدار دولتی از بالا به مردم تحمیل گردید. ویژگی متمایزکننده‌ی اصطلاح شهروندی در کنگره‌ی ۱۹۳۱ حزب جمهوری‌خواه خلق ترکیه شکل گرفت و با «شش تیر» به عنوان نماد حزب نشان داده شد. این‌ها عبارت بودند از: ملی‌گرایی، لائیسیته، خلق‌گرایی، جمهوری‌خواهی، دولت‌گرایی و انقلابی‌گری. این اصول در سال ۱۹۳۷ وارد قانون اساسی گردید و این توقع شکل گرفت که مردم ترکیه خود را با این اصول عجین می‌سازند.

در ۱۹ فوریه‌ی ۱۹۳۲ در ۱۴ استان ترکیه برای ترویج اصول جمهوریت مؤسساتی به نام «خانه‌ی مردم»^{۱۶} تشکیل گردید. هدف این نوع مؤسسات افزایش شمار شهروندان آرمانی جمهوری ترکیه بر مبنای همان «شش اصل» بود. نشریه‌ی «اولکو»^{۱۷} به عنوان ارگان مطبوعاتی این نوع از مؤسسات در پی تشکیل چارچوب نظری «شش اصل» و آشناسازی مردم با این اصول و درونی‌سازی آنها بود. مأموریت این نوع مؤسسات با تأسیس «بنیاد تاریخ ترک» در سال ۱۹۳۱ و «بنیاد زبان ترک» در سال ۱۹۳۲ تحکیم یافت. «بنیاد تاریخ ترک» دست به تدقیق تاریخ پیش از اسلام ترک‌ها زده بود و به «هستی ترکی» اشاره داشت که از آسیای میانه برخاسته و بنیاد همه‌ی تمدن‌ها را در جهان پی‌نهاد بود. «بنیاد زبان ترک» نیز در تلاش بود تا نشان دهد ریشه‌ی همه‌ی زبان‌ها به زبان ترکی برمی‌گردد. مؤسسات «خانه مردم»، «بنیاد تاریخ ترک» و «بنیاد زبان ترک» پیش از پیدایش فردیت در ترکیه، دست به تشکیل شهروندی در ترکیه زدند. بدین ترتیب، به تطوّر و تحوّل شهروندی که مهم‌تر از مردم محسوب می‌شدند، کمک نمودند.

¹⁶ - Halkevleri

¹⁷ - Ülkü

۲- شهروندی جمهوری خواه متعهد و مسئول

ادبیات علمی شهروندی مدرن را با عزیمت از تمایز بین سنت لیبرال- فردگرا و سنت کلاسیک و جمهوری خواه رده بندی می کند. آدریان اولدفیلد^{۱۸} ضمن رده بندی شهروندی براساس این سنت فلسفی، از شهروندی حق مدار و شهروندی مسئولیت محور و وظیفه محور سخن می گوید. سنت فردگرا و لیبرال، در نظریه ی سیاسی آنگلو- آمریکن از سده ی هفتم، یعنی از زمان توماس هابز اندیشه ی حاکم بوده است. به نظر اولدفیلد، فردگرایی لیبرال، اولویت هستی شناختی، معرفت شناختی و اخلاقی را به فرد می دهد.

فردگرایی لیبرال شهروندی را براساس «حقوق» به عنوان یک «جایگاه» تعریف می کند و از این رو موجب ظهور شهروندی مبتنی بر یک سری نیازها و اختیارات می گردد. شهروندی به عنوان یک جایگاه به جزء همزیستی به فرد وظیفه ای را به فرد محول نمی کند. افراد براساس یک قرارداد اجتماعی اقدام به برقراری مناسبات بین خود می کنند. مشارکت عمومی و فعالیت های سیاسی در راستای انتخاب خود افراد صورت می گیرد. در سنت لیبرال- فردگرا اصطلاح شهروندی هیچگونه پیوندی را خارج از قرارداد اجتماعی جایز نمی شمارد. از این رو، منجر به هیچ همبستگی اجتماعی، احساس همزیستی و احساس هدف مشترک نمی شود. از این رو، به عنوان یک هستی اجتماعی «فردی» نابسنده و ضعیف به بار می آورد.

ریشه ی سنت کلاسیک و جمهوری خواه به فلسفه ی اخلاق و سیاسی ارسطو برمی گردد. این سنت بعدها به واسطه ی اندیشمندان سیاسی رهروی وی، از جمله ماکیاولی و روسو ادامه و تحکیم یافت. شهروندی در سنت کلاسیک به صورت یک فعالیت و یا امر اجرایی و به عهده نگرفتن چنین امری به معنی اجتناب فرد از شهروندی تلقی می شود. در این سنت، شهروندی بیانی از وظایف و تعهدات فرد در قبال جامعه محسوب می شود. فعالیت ها فرد را به عنوان یک شهروند برای انجام عملی صاحب اختیار می کند. پیوندهایی که این فعالیت ها ایجاد می کنند، افراد را به صورت یک «شهروند» درمی آورد. خدمت نظام وظیفه عمومی عنصر شکل دهنده ی شهروندی است و هم فعالیتی برای تداوم جامعه ی شهروندی است. بنا به اندیشه ی جمهوری خواهی افراد حائز اهمیتی بیش از جامعه ی تشکیل دهنده ی آن نیستند. مهم تر از آن، افراد دارای هیچگونه برتری و اولویت اخلاقی نیستند. در نتیجه، در راستای جامعه به عنوان «هستی» والاتر از افراد می توان مدعی و مطالبه گر زمان، منابع و حتی زندگی آنها نیز گردید.

اولدفیلد در پی ایجاد تضاد بین سنت لیبرال- فردگرایی و جمهوری خواهی نیست و بیشتر استفاده از ابعاد مثبت هر کدام از آنها برای بازتعریف اصطلاح شهروندی مدرن را مدنظر دارد. به بیان اولدفیلد:

«این اندیشه که شهروندی به عنوان یک جایگاه در جهان غرب به مقام آرمانی خود دست می‌یابد- برای تداوم این موفقیت اگر احتیاطی نیز لازم گردد- چندان مشکل نیست. این اطمینان خاطر تا اندازه‌ی زیادی محصول مبارزه و اندیشه‌ورزی پیرامون این آرمان است. این مطلب برای آرمان شهروندی جمهوری خواه صدق نمی‌کند، که این نیز تا اندازه‌ی زیادی مرهون موفقیت رویکرد لیبرال- فردگرا برای رهایی فرد از محدودیت‌های ایجاد شده توسط دولت و جامعه می‌باشد. در پس این آرمان اندیشه‌ای نهفته بود ولی برای آن مبارزه‌ای نمی‌کرد. از این رو، پرسش در خصوص فایده‌مندی ورود به این مبارزه است. نباید ایده‌ی شهروندی به عنوان یک جایگاه را به کناری بگذاریم، برعکس باید عناصر این برداشت را برای پیشبرد پروژه‌ی شهروندی به صورت عملی به کار برد».

اصطلاح شهروندی در ترکیه بلافاصله بعد از اعلان جمهوریت در ترکیه به شکلی نزدیک به خوانش جمهوری خواهانه تکوین یافت. بسته به این نیز، شهروندی در ترکیه بیش از آنکه متکی به حقوق باشد، به وظایف مبتنی است. فسون اونسال^{۱۹} در مطالعه بر روی کتب مورد استفاده در آموزش شهروندی در مقاطع ابتدایی و متوسطه از زمان مشروطیت دوم (۴) تاکنون نشان داده است که چگونه مفهوم شهروندی در ترکیه به شکلی که وظیفه‌محور می‌باشد، تطوّر یافته است. آموزش شهروندی در ترکیه در سال ۱۹۲۴ در مدارس ابتدایی و متوسطه با درس «معلومات وطنیه» آغاز گردید. این درس در سال ۱۹۲۷ به «معلومات پیرامون میهن» و بعدها نیز به «معلوماتی پیرامون شهروندی» تغییر نام داد. از سال ۱۹۸۵ درسی تحت عنوان «معلوماتی پیرامون شهروندی» وارد مفاد درسی گردید. این درس از دهه‌ی نود تحت عنوان «شهروندی و حقوق بشر» ارائه می‌گردد. هدف اصلی آموزش شهروندی در ترکیه نیل به سطحی از تمدن معاصر و تحکیم میهن پرستی بود. به نظر اونسال که مهم‌ترین پژوهش در خصوص آموزش شهروندی را در ترکیه به عمل آورده است، بازتولید وظایف شهروندان به علت احساس تهدید علیه جمهوریت بود. تعریف «غیر»ها به عنوان عناصر تهدید و دشمن، مقوله‌ی تکراری در ادبیات مربوط به آموزش شهروندی در ترکیه بود. آنچه که از «غیر» مراد می‌شد، گاه پادشاهی و رژیم عثمانی بود و چهره‌ای که در اثنای جنگ رهایی‌بخش آناتولی به عنوان هویت «غیر» برجسته‌تر گردید، یونانیان بودند.

رفعت اینان، دختر معنوی مصطفی کمال آتاترک در سال ۱۹۳۰ کتاب تعلیم شهروندی را تحت عنوان «معلومات مدنی برای شهروند» منتشر نمود. این کتاب وظایف شهروندان در قبال خانواده، جامعه و دولت خود را تعریف می‌کرد. از این رو، برای مثال شهروندان متعهد به پرداخت مالیات، حفظ نظم عمومی و شرکت در انتخابات بودند. انجام خدمت نظام وظیفه برای پسران به عنوان سهم شدن در روشننگری آنها به حساب می‌آمد.

افوادی کیمان^{۲۰} در پژوهشی به توسعه‌ی «نفع و خیر مشترک» در جمهوری ترکیه و ارائه‌ی یک تعریف از شهروندی جمهوری خواهانه بر مبنای وظایف جلب توجه می‌کند. بنا به تحلیل کیمان «نفع و خیر عمومی» از طرف نخبگان دولتی در راستای «آرزوی نیل به تمدن» و تطبیق با تمدن نوین تعریف شده بود. سیاستی که در این راستا اتخاذ گردید، به جای آنکه مطالبات و گروه‌های متفاوت را به فرایند تصمیم‌گیری داخل کند، معطوف به کمک به نخبگان جامعه برای متحول‌سازی جامعه بر مبنای طرحی بود که خود تعیین کرده بودند. این خیر عمومی در قبال درخواست‌های جامعه دارای اولویت هستی‌شناختی بود. در نتیجه، شهروند هم به ابژه و هم به حامل پروژه‌ی نوسازی کمالیست تبدیل شد. شهروندی که با این پروژه عجین شده، موقعیت مسلط دولت را بازتولید می‌کند.

۳- شهروند منفعلی که حوزه‌ی خصوصی‌اش مورد خدشه قرار گرفته است.

بریان تورنر^{۲۱} بر محور تعاریف شهروندی در چارچوب حوزه‌ی عمومی و دوگانه‌ی مؤثر - منفعل یک رده‌بندی از اصطلاح شهروندی ارائه نموده است. تحلیل تورنر، انتقادی از رویکرد یک‌سویه‌نگرانه و تکاملی اصطلاح شهروندی مدرن مطروحه توسط مارشال را در برمی‌گیرد. تورنر بنا به چهار زمینه‌ی متفاوت چهار نوع شهروندی ارائه شده است. پیش از هر چیزی، «شهروندی انقلابی» مبارزه‌ای از اقشار فرودست جامعه را در برمی‌گیرد و بر (شهروندی مؤثر) و حوزه‌ی عمومی تأکید دارد (شهروندی رشدیافته در حوزه‌ی عمومی). در این نوع، دنیای خصوصی شهروند فارغ از حوزه‌ی عمومی در مظان شبهه است و شهروندی با هویت عمومی تعریف می‌شود. دوم، «شهروندی تکثرگرایانه‌ی لیبرال» هم محصول مبارزه‌ی قشر فرودست جامعه است (شهروندی مؤثر)؛ ولی در عین حال تأکید ویژه‌ای بر حقوق فرد و تفاوت‌ها وجود دارد (تأکید بر حوزه‌ی خصوصی). سوم، برخی حوزه‌های حقوق شهروندی بدون هیچ‌گونه مبارزه‌ای از قشر فرودست جامعه و یا پیش از ظهور مبارزه از طرف نخبگان اعطاء شده است (شهروندی منفعل) و بر هویت جمعی که تفاوت‌ها را به حوزه‌ی خصوصی سوق می‌دهد، تأکید می‌شود (شهروندی رشدیافته در حوزه‌ی عمومی). چهارم، در حوزه‌ی اقتدار مبتنی بر همه‌پرسی عمومی نیز، حقوق شهروندی از بالا اعطاء شده است. (شهروندی منفعل)؛ ولی زندگی خصوصی از حیطة‌ی ضوابط و مداخلات دولتی، کنار می‌ماند و به گونه‌ای می‌توان گفت که تحت ضمانت قرار می‌گیرد (شهروندی رشدیافته در حوزه‌ی خصوصی).

تورنر، از اصطلاح شهروندی فرانسوی براساس سنت انقلابی، مداخله در حوزه‌ی خصوصی و از جمله خانواده و حوزه‌ی دین را مراد می‌کند. خوانش آمریکایی از شهروندی با تأکید بر مشارکت، و حرمت و تقدس افکار

²⁰ - E. Fuat Keyman

²¹ - Bryan Turner

فردی، هم لیبرال و هم صاحب موتیف‌های تیپ شهروندی متکثر می‌باشد. به نظر تورنر، در تجربه‌ی انگلیسی شهروند با مشروعیت یافتن نهادهای عمومی نیابتی به‌عنوان بازیگران منفعل وارد صحنه شده‌اند. فاشیسم آلمانی نمونه‌ای از صورت منقلب یک دموکراسی مبتنی بر همه‌پرسی بود. در آلمان شکست انقلاب رادیکال بورژوازی در دهه‌ی ۱۸۴۰ و اقدام بیسمارک برای همسان‌سازی از بالا به پایین در سال ۱۸۷۰، موجب ظهور شهروندی منفعل گردید. فقدان یک انقلاب موفق لیبرال در آلمان موجب عدم پیشرفت حوزه‌ی عمومی و روی آوردن و تطوّر شهروندی به حوزه‌ی خصوصی گردید.

صورت‌بندی مفهومی شهروندی نوین در ترکیه از نقطه‌نظر دسته‌بندی ارائه شده از طرف تورنر، هم دارای تشابهاتی با سنت انقلابی فرانسوی - زیرا در حوزه‌ی خصوصی از جمله دین و خانواده مداخله صورت می‌گرفت - و هم با سنت شهروندی منفعل آلمانی دارد. در سنت فرانسوی دولت مساوات‌گرایی را به سوی رادیکال شدن هر چه بیشتر سوق می‌دهد و مانع از تأثیرپذیری روند مناسبات سیاسی توسط حوزه‌ی خصوصی می‌شود. نکته‌ی متمایز کننده‌ی شهروندی ترکیه از شهروندی فرانسوی این است که از بالادست جامعه (دولت) تعیین شده و به گونه‌ای شهروندی منفعل می‌باشد. در ترکیه از آنجا که شهروندی در داخل حوزه‌ی عمومی مبالغه‌آمیزی به گونه‌ای تعریف شده که فرد را نادیده گرفته و حوزه‌ی خصوصی از جمله دین و خانواده را به اشغال خود در آورده است، مدل فرانسوی و از آنجا که از بالا تعیین و تعریف شده مدل آلمانی را در اذهان متبادر می‌کند. اوتسل اشاره می‌کند که دولت تا دهه‌ی ۱۹۴۰ در آموزش شهروندی با برقراری ضوابط برای تفریح و استراحت مناسب، ضوابطی برای بهداشت و سلامتی و پوشش در تلاش برای اداره و تنظیم حوزه‌ی خصوصی برآمده است. برای مثال، در سال ۱۹۳۸ وزیر کشور وقت ترکیه در بیان اندیشه‌های خود در خصوص قانون مربوط به بدن‌سازی اشاره می‌کند که هر دولت در تلاش برای تربیت شهروند مناسب خود می‌باشد و تأکید می‌کند که از شهروندان انقلابی و کمالیستی انتظار می‌رود به اندازه‌ای حوزه‌ی عمومی در زندگی شخصی خویش نیز باوقار و برازنده‌ی جامعه عمل کنند.

به باورم، آنچه که خوانش ترکیه از شهروندی را از سنت فرانسوی جدا می‌سازد، نبود فلسفه‌ی روشنگری پیش از تأسیس شهروندی است. با در نظر گرفتن این سخن منسوب به ایمانوئل کانت که روشنگری «خروج فرد از عدم بلوغ است»، در آن صورت می‌توان گفت که نقطه‌ی عزیمت ترکیه بر این فرضیه استوار است که انسان‌ها هنوز به بلوغ و روشنگری نرسیده بودند. از این رو، در ترکیه شهروندی نه براساس این فرض که افراد روشنگر، آزاد، مؤثر و مطالبه‌گر هستند، بلکه با فرض نابالغ و منفعل بودن افراد جامعه تعریف و تأسیس شده است. انتظار نمی‌رود که شهروندان پرسشگر باشند، برعکس باید در راستای رهنمودهای اعلان‌شده حرکت کنند. رهرو



خوب بودن بیش از پرسشگری اهمیت دارد. رهروی و پیروی اهمیتی بیش از توانایی پرسشگری داشت. مصطفی کمال در اظهارنظری پیرامون اخلاق ملی می‌گوید:

«در ملّتی که از هر جهت توسعه یافته و نقصان‌های خود را رفع نموده، اقتضائات اخلاق ملی لازم و ضروری است. از طرف اعضای ملّت بدون مراجعه به عقل و با ندای وجدان و غریزه‌ی احساسی تحقّق می‌یابد، والاترین اخلاق و هیجان ملی این است.»

در بین سال‌های ۱۹۳۰-۱۹۲۹ مصطفی کمال، با پذیرش عدم بلوغ جمهوریت مدّعی می‌شود که مقولات و اموری که در کشورهای پیشرفته به عهده و خواست افراد واگذار شده، بخشی از وظایف اساسی دولت ترکیه محسوب می‌شود. وی می‌گوید:

«جمهوری‌مان بسیار جوان است؛ آنچه که از گذشته به میراث رسیده نمی‌تواند به ضرورت‌های امروزین جواب دهد و از پس آنها برآید. همچون حیات سیاسی و فکری، در امور اقتصادی نیز به انتظار به بار نشستن ابتکارات شخصی اشتباه است. کارهای بزرگ و مهم را باید حکومتی که متعهد به استفاده از حاکمیت ملی و اعمال آن است، با تکیه بر ثروت عمومی ملّت و همه‌ی امکانات و نهادهای دولتی به عهده گرفته و راه موفقیت را در پیش بگیرد.»

مبرهن است که ابعاد لیبرال-فردگرایی شهروندی در ترکیه ناقص مانده است. اصطلاح شهروندی در اروپای غربی پیش از آنکه دچار تغییر شود با اصطلاح فردیت همبسته و مأنوس گشته بود. در ترکیه که شهروندی در جایی از فردیت فرد به پیش افتاده و مانع از شکل‌گیری فرد شده است. در ترکیه شهروندان هنوز هم بی‌توجه به فردیتشان، خود را مدافع پروژه‌های اجتماعی بزرگی همچون کمالیسم، سوسیالیسم و اسلام‌گرایی می‌بینند. افراد از آنجا که در درون مأموریت این پروژه‌ها خود را محبوس ساخته‌اند، پیش از اینکه اسلام‌گرا و سوسیالیست باشند، اهمیت «فردیت» را در نیافته‌اند.

در ترکیه حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی مدّنظر مارشال، به واسطه‌ی مطالبات اجتماعی کسب نگردیده است؛ برعکس به وسیله‌ی نخبگان جمهوری از بالا به آنها اعطاء شده است. در ترکیه مفهوم شهروندی براساس سنت جمهوری‌خواهی با تأکید بر وظایف شهروندان در قبال دولت و جامعه تعریف شده است. در سال‌های اولیه‌ی جمهوری شهروندی بر بنیان «شش اصل» به‌عنوان نمادهای ایدئولوژیک «حزب جمهوری‌خواه خلق» تعریف گردید. بدین ترتیب، پذیرش و درونی‌سازی این اصول به‌عنوان وظیفه‌ی شهروندی تلقی گردید و تفاوت بین حوزه‌ی عمومی و خصوصی مدّنظر قرار نگرفت. نخبگان جمهوری نه تنها در حوزه‌ی عمومی، بلکه وظایف لازم‌الاجرای شهروندان در حوزه‌ی خصوصی را هم تعریف می‌کردند. در نتیجه، در ترکیه شهروندی مدرن از طرف نخبگان جمهوری از بالا و با مداخله در حوزه‌ی خصوصی تعریف شده بود. در این تعریف بر وظایف

بیش از حقوق اهمیت قائل شده بود و ترجیحات و گزینش‌های شخصی افراد مدّ نظر قرار نگرفته بود. خوانش ترکیه از شهروندی مدرن نه یک پدیده‌ی فردی، بلکه پدیده‌ای بر محور دولت و جامعه است. هانس رییس^{۲۲} در تحلیل اندیشه‌های کانت مدّعی است که کانت هدف سیاست را تأمین خوشبختی انسان‌ها نمی‌داند. به نظر کانت، خوشبختی یک امر ذهنی است. ولی این ادّعا به معنی این نیست که انسان‌ها به دنبال خوشبختی نیستند. صرفاً به این معنی است که ضوابط سیاسی به شکلی سازماندهی نمی‌شود که خوشبختی به بار آورد، بلکه به گونه‌ای سامان می‌یابد که انسان‌ها بتوانند خوشبختی را آنگونه که طلب می‌کنند و آرزومند آن هستند، به دست آورند.

بین ضوابط سیاسی که به انسان‌ها خوشبختی می‌بخشد، با ضوابط سیاسی که مجاری لازم برای نیل به خوشبختی را برای شما به ارمغان می‌آورد، تفاوت عمیقی وجود دارد. قبل از هر چیز، نوع اول تعریف خوشبختی را از بالا به شما تحمیل می‌کند و به گزینش‌ها و سلاقی شخصی امکان بروز نمی‌دهد. بدیهی است که ضوابط سیاسی رایج در ترکیه از نوع اول است. از این رو، شهروندان به جای روی آوردن به سازوکاری که خوشبختی را برای آنها به ارمغان خواهد آورد، رهرو و پیرو پروژه‌های اجتماعی هستند.

شهروندی: از عضویت تا حق‌مداری

ابراز و در دستورکار قرار گرفتن شهروندی در ترکیه به دهه‌ی نود برمی‌گردد. در این سال‌ها بود که مباحث و اصطلاح «میهن‌پرستی مبتنی بر قانون اساسی» که یورگن هابرماس در پژوهش‌های خود بر روی شهروندی در آلمان طرح کرده بود، در ترکیه نیز مطرح شد. اصطلاح «شهروندی مبتنی بر قانون اساسی» به‌عنوان یک مفهوم همچون چتری تعریف گردید که همه‌ی تفاوت‌های دینی و زبانی را تحت پوشش خود قرار می‌دهد. در آلمان نیز هابرماس این اصطلاح را در انتقاد از برداشت آلمانی از شهروندی که بر خون و تبار تأکید داشت (که این به یک تعریف قانونی اشاره داشت) به کار می‌برد. هابرماس با اصطلاح «شهروندی مبتنی بر قانون اساسی» تأکید نمود که شهروندی چیزی فراتر از تعلّقات ملی است و صرفاً پای‌بندی به قانون اساسی را در برمی‌گیرد. بدین ترتیب، به عدم ضرورت پیوند بین ملیت و شهروندی اشاره نموده و قانون شهروندی رایج در آلمان را مورد انتقاد قرار می‌داد. تأکید هابرماس بیش از آنکه بر «شهروندی ملی» باشد بر «شهروندی مبتنی بر قانون اساسی» است و ضرورتی نداشت که شهروند حتماً عضوی از همان ملیت آلمانی باشد. در این برداشت مهم‌ترین نکته پایبندی به قانون اساسی کشور است. هابرماس، علیرغم اینکه در تلاش برای گسستن هرگونه پیوند بین شهروندی و ملت و تأکید بر شهروندی بر مبنای پای‌بندی به قانون اساسی بود، بر صورت‌بندی

مفهومی شهروند به عنوان «عضویت» ادامه داد. عضویت در نظریه‌ی وی، نه تعلق به ملت خاص، بلکه پایبندی به نهادهای برآمده از قانون اساسی بود.

جیمز دونالد^{۲۳} در مقاله‌ای که شهروندی را غیر از عضویت تعریف می‌کند، هابرماس را مورد انتقاد قرار می‌دهد. در این انتقادات، وی بیان می‌دارد که هابرماس با این نظریه تلاش نموده تا شهروندی را به شکل فرانسوی آن نزدیک‌تر سازد، ولی نتوانسته شهروندی را از دایره‌ی عضویت خارج نماید. شهروندی مدّ نظر هابرماس تعلق به ملت خاص نیست، عضویت در قانون اساسی دولت است. در حالی که در جاهایی که ملت و دولت در هم تنیده‌اند، دولت تحت فشار و تحت تأثیر هویت ملی است و فرار از آن چندان هم ممکن نیست. شهروندی در نهایت با ملیت در هم تنیده است. رونالد، در مقاله‌ای اشاره می‌کند، حتی اگر پایبندی به دولت نیز مورد تأکید قرار گیرد، باز هم هویت شهروندی تحت تأثیر هویت ملی است. وی، با عزیمت از این نکته، شهروندی را تماماً از مفهوم خالی می‌سازد و شهروندی را فراتر از عضویت، حتی به عنوان پدیده‌ای غیرعضویتی مورد بررسی قرار می‌دهد. دونالد با طرح این نظریه، شهروندی را همچون مکان خالی معرفی می‌کند که می‌تواند توسط هر کس پر گردد. به طور خلاصه، دونالد شهروندی را بیش از تیپ‌های انسانی همچون ملی‌گرایی آلمانی و یا میهن‌پرستی مبتنی بر قانون اساسی می‌داند و بر این تأکید می‌کند که شهروندی باید بر موقعیتی اشعار داشته باشد که مناسبات دموکراتیک بتواند در آن تداوم حیات یابد (دونالد زمانی که از توخالی بودن مفهوم شهروندی سخن می‌راند تحت تأثیر پژوهش‌های اسلاو ژیزک^{۲۴} قرار داشت). وی در تلاش است تا شهروندی را، رها از ماسک‌هایی که بدان‌ها محکوم کرده‌ایم، بی‌هیچ مفهومی و بدون هیچ عضویتی که به آنها نسبت داده‌ایم، به عنوان انسان به ماهو انسان تعریف کند. دونالد در تعریف شهروندی به عنوان چیزی ورای عضویت، راه را برای تعریف آن به عنوان عدم تعلق به یک ملت و یا عدم عضویت در یک باشگاه قانون اساسی، بلکه به عنوان دارا بودن سلسله‌ای از حقوق می‌گشاید. در حقیقت حتی زمانی که محتوای اصطلاح شهروندی از مفهوم تهی می‌شود (یعنی امروزه) بازهم به عنوان پدیده‌ای همچون عضویت تلقی می‌شود. عضویت در عین حال که می‌تواند تعلق به یک واحد ملی باشد، می‌تواند به اشکال گوناگون همچون تعلق به یک اجتماع به وسیله‌ی پیوند به یک دولت و جامعه تعریف گردد. تیپ‌های شهروندی نیز بنا به اشکال عضویت می‌تواند تطوّر یابد. تلاش‌ها برای تعریف شهروندی نه براساس عضویت، بلکه براساس حقوق، به گذار از اصطلاح شهروندی به حقوق بشر ناظر است. انسان‌ها نه به خاطر عضویت در یک باشگاه، بلکه به خاطر انسان بودنشان صاحب حقوق هستند. تلاش برای تعریف شهروندی بر مبنای حقوق موجب تسریع و شیوع چنین برداشتی نیز شده است.

²³ - James Donald

²⁴ - Slavo Žižek

تأکید بر شهروندی در ترکیه موجب مانع در بروز فردیت شخص شده است. به نظر احمد بیگ آقاوغلو، از پیشگامان اندیشه‌ی لیبرال در اوایل دوران تأسیس جمهوری، در ترکیه فردیت خفه شده است: «در مشرق زمین فرد خفه شده، در غرب راه برای ظهور فردیت فرد گشوده شده است، از یک طرف فردیت فرد تحت فشار و تضییق استبداد لجام‌گسیخته له شده، تضعیف گشته، تنگ‌تر گردیده و نهایتاً به ساحت تنگ و خفه‌کننده‌ی خویش کشیده شده است. ... در نتیجه اجتماعات مشرق‌زمین نیز که متشکل از این افراد ضعیف و به تنگنا رسیده هستند، خفه گردیده و رو به تضعیف گذاشته‌اند».

در فضاهایی که تأکید بر هویت ملی و عضویت بر شهروندی پیشی گرفته، تعریف شهروندی به عنوان یک پدیده‌ی خارج از عضویت بسیار دشوار است. تحلیل دونالد از آنجا که شهروندی را خارج از امر عضویت در نظر گرفته، حائز اهمیت بسیاری است. ولی تعریف شهروندی به‌عنوان مکانی باز و خالی که همه می‌توانند در آن ابراز و اظهار بیان وجود بکنند، در جوامعی که فردیت در آن خفه گردیده محلی از اعراب ندارد. از این رو، تعریف شهروندی به عنوان پدیده‌ای مبتنی بر حقوق و چیزی بیش از عضویت بامعنی‌تر است. در پایان این کتاب فواد کیمان ضمن بررسی امکان و امتناع استفاده از «میهن‌پرستی مبتنی بر قانون اساسی» مدنظر یورگن هابرماس در ترکیه، از «شهروندی چندفرهنگ‌گرای مبتنی بر قانون اساسی» سخن می‌راند. تلاش برای تعریف شهروندی خارج از هویت ملی در ترکیه، از آنجا که حقوق گروه‌های دینی و زبانی را مطرح می‌کند، حائز اهمیت بسیاری است.

توضیحات

1- Kadioğlu, Ayşe (2012), "Türkiye'de Vatandaşlığın Anatomisi", *Vatandaşlığın Dönüşümü: Üyelikten Haklara*, İstanbul: Metis Yayıncılık. ss. 167- 184.

۲- در مقاله‌ای دیگر از جهانی شدن و آلمانی شدن (استناد به سیاست طرد بیگانگان) به‌عنوان اثرات متعارض زمانه سخن رانده‌ام.

۳- کنفرانس‌های ملی و بین‌المللی بسیاری در ترکیه به‌خصوص بعد از دهه‌ی ۱۹۹۰ پیرامون مقولاتی چون شهروندی، هویت و ناهمگونی فرهنگی برگزار گردیده است. در ۲۸-۲۹ ماه مارس ۱۹۹۶ مرکز روابط بین‌الملل دانشگاه مرمره‌ی استانبول سمپوزیوم «ملت، دولت و بازتعریف شهروندی» پیشگام اینگونه همایش‌ها بوده است. پشت سر آن، در ۱۲-۱۰ آوریل در دانشگاه اژه‌ی از میر همایشی، تحت‌عنوان «جمهوریت، دموکراسی و هویت» برگزار گردید. همایش بین‌المللی مشابهی تحت‌عنوان «ناهمگونی فرهنگی، مهاجرت و جهانی‌شدن» در ۲۸ اکتبر

تا ۱ نوامبر ۱۹۹۷ توسط دانشگاه مرسین با همکاری مؤسسه‌ی «انجمن تبادلات اجتماعی و انسانی آلمان و ترکیه» در مرسین برگزار گردید.

۴- مشروطیت دوّم که مقدمه‌ای بر تأسیس جمهوری ترکیه محسوب می‌شود، باتصویب قانون اساسی دوم عثمانی در ۲۳ جولای ۱۹۰۸ شروع گردید و با فسخ مجلس نمایندگان در ۱۱ آوریل ۱۹۰۸ به پایان رسید. در این ظرف زمانی جامعه‌ی عثمانی دموکراسی پارلماناریستی، احزاب، انتخابات، و دو جنگ بزرگ (جنگ‌های بالکان و جنگ جهانی اوّل) را تجربه کردند. در این دوره رقابت اصلی بین «جمعیت اتحاد و ترقی» و حزب لیبرال «احرار» بود که «جمعیت اتحاد و ترقی» طی انتخاباتی به سر کار آمد و با اقدامات غیردموکراتیک خود به حاکمیت خود ادامه داد. اقدامات آرمان‌گرایانه‌ی این حزب پایان دولت عثمانی را رقم شد.